

هول نامزدها برای دیگ ریاست جمهوری

حلیم انتخابات

صفحه دو

زمینه‌های شکل‌گیری جمهوری آذربایجان

کودکی که در

آغوش بیگانه بزرگ شد

صفحه چهار

سیدجعفر پیشه‌وری از مبارزه سیاسی و روزنامه‌نگاری تا خیانت به میهن

آزیر آغار لغزش

صفحه هفت



یادی از استاد ادیب، دکتر محمد امین ریاحی خوبی

آذری عاشق میهن

در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸ شادروان دکتر محمد امین ریاحی، شاهنامه‌شناس و رئیس بنیاد شاهنامه، در روز تاریخی فردوسی، روز محبوب خود، بدرود حیات گفت و صحنه ادب و فرهنگ ایران خالی از وجود این دانشمند بزرگ گردید. دکتر محمدامین ریاحی در نوجوانی و در سن ۲۷ سالگی، کار فرهنگی خود را در شهرستان قم در دبیرستان حکیم نظامی که تنها دبیرستان منحصر به فرد قم در آن زمان بود، آغاز کرد و مدت نزدیک به ۲۰ سال در این دبیرستان به تدریس اشتغال ورزید...

جمعی از ادیبان و بزرگان فرهنگی ایران در منزل دکتر محمدامین ریاحی خوبی. ۳۰ بهمن ۱۳۸۳ ایرج افشار، حسن انوری، محمدرضا شفیعی کدکنی، ژاله آموزگار، احسان اشراقی، علی دهباشی نادر مطلبی‌کاشانی، اصغر مصدق رشتی محمد استعلامی و ...

صفحه پنج

آنچه به کس نتوان گفت

هویت ملی قربانی قدرت سیاسی

منحصربه‌فرد کرده است ولی این جان‌سختی تضمینی برای عبور از چالش‌های هویتی در فرایند پرفرازونشیب زمان به‌خصوص در شرایط کنونی که صدای تهدید از دور و نزدیک به گوش می‌رسد نیست. زمانی که هویت‌های اجتماعی هم‌سطح هویت ملی می‌شوند، رابطه تعاملی بین هویت ملی و هویت‌های اجتماعی جای خود را به رابطه کشمکش آمیز و حذفی می‌دهد.

نمونه‌های در فراسوی مرزها هم حاکی از نافرجام بودن چنین سیاست‌های غیر مندرجه‌ای دارد. قدرت‌طلبان شبه‌قاره هند با همین نگاه و رویکرد ابزاری به مسائل قومی نقش زیادی در تجزیه پاکستان از هند داشتند. طرح هویت‌های قومی در جوامع امروز در بسیاری موارد ساخته قدرت‌طلبانی است که برای کسب قدرت از آن استفاده می‌کنند. تسلط این گفتمان بر کشور باعث تأثیرگذاری بر سیاست خارجی نیز شده است. به‌طوری که می‌توان گفت دلیل اصلی عدم تطابق سیاست خارجی ایران با جهان خارج ناشی از تقابل گفتمان هویت ملی با هویت‌های فراملی است. به‌بیان دیگر، درگیر شدن ایران با بازیگران عمده نظام جهانی از زمانی آغاز و شدت گرفت که ملت جای خود را به امت در گفتمان رهبران انقلاب داد. بنابراین می‌توان گفت تنش ایران و غرب نه بر سر فعالیت‌های هسته‌ای است و نه نفوذ ایران در منطقه، بلکه به دلیل داشتن سیاست‌های خارجی فراملی مبتنی بر ارزش‌های ایدئولوژیک و مذهبی است. راهبردی که توافقی و نزدیکی با کشورهای دشوار ساخته و مانع از در هم تنیده شدن منافع حکومت با منافع دیگر کشورها شده است.

نتیجه چنین نگرشی و راهبردی چیزی جز درهم‌ریختگی، بی‌ثباتی و از هم گسیختگی کشور به‌عنوان یک موجودیت سیاسی و گسترش کشمکش اجتماعی میان اقشار و مناطق گوناگون کشور نیست.

در پایان باید بر این نکته تأکید شود که هویت ملی بنیان امنیت ملی است؛ به‌طوری که تمامی برنامه‌های کشور حتی اگر به‌درستی هم تدوین شود، بدون وجود «هویت ملی» ناکام می‌ماند. لذا خارج کردن هویت ایرانی از هسته سخت فرهنگی کشور، که موجب یکپارچه‌سازی و جلوگیری از افتراق در جامعه شده است، می‌تواند خسارات جبران‌ناپذیری بر فرهنگ، هویت و منافع واقعی ملی و تمامیت ارضی کشور وارد کند.

در کشوری مانند ایران، نفی ملت و ملیت و همسطح کردن هویت‌های اجتماعی مانند هویت قومی و مذهبی با هویت ملی باعث می‌شود کشور در سیج منابع معنوی خود برای انسجام و افزایش قدرت ملی ناتوان بماند و به‌جای پرداختن به رفاه و رشد اقتصادی، قدرت خود را در تقابل با نظام بین‌الملل مصرف دارد.

دفاع از اتحاد و همبستگی ملی، دلیل تعصب ملی نیست. همبستگی با امنیت، رفاه و ثبات جامعه ارتباط مستقیم دارد. منافع ایران در این است که به‌عنوان یک ملت تقویت شود و مانند یک خانواده واحد تمام ثروت و منابع را به‌صورت برابر توزیع کند و درعین حال از هویت خود دفاع کند. بحث‌های محلی گرای و فدرالیسم و تدریس شتاب‌زده و نسنجیده زبان‌های محلی نوعی فراقتنی مشکلات مذکور است که به زبان هویت و همبستگی ملی و بیش از همه نیز به زبان اقوام ایرانی خواهد بود.

رویش بذر مهربانی جشنواره حساب‌های قرض الحسنه بانک ملی ایران



۹۰ کمک هزینه خرید واحد مسکونی هر یک به مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان

۲۹۰ کمک هزینه خرید خودروی داخلی هر یک به مبلغ ۵۰ میلیون تومان

۳۹۰ کمک هزینه خرید کالای ایرانی هر یک به مبلغ ۲۰ میلیون تومان



انتشار کتابی درباره اسماعیل سعادت



دوهفته نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم | شماره ۴۱ | صفحه ۸

چهار

تاریخ History

کتاب «زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد اسماعیل سعادت» در ۲۲۸ و ۵۰۰ نسخه توسط انجمن آثار و مفاخر فرهنگی منتشر و با قیمت ۲۵ هزار تومان به بازار عرضه شده است.

اسماعیل سعادت، ادیب، زبان شناس، مترجم، عضو پیوسته شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی و چهره ماندگار، در سال ۱۳۰۴ در خوانسار متولد شد در ۱۲ شهریور ۱۳۹۹ در تهران در گذشت. او در طول دوران زندگی خود خدمات زیادی را زبان و فرهنگ ایران کرد چندین جایزه ملی و بینالمللی نیز دریافت کرد.

کتاب حاضر شامل شامل ۲۲ مقاله از استادان و دوستداران و علاقه‌مندان این استاد گران قدر است. فهرست این مقالات عبارت است از: «پل نویا و نسبت میان قرآن و عرفان» حسن بلخاری قهی، «استاد اسماعیل سعادت از آموزگاری تا سرپرستی دانشنامه» آمنه بیدگلی، «فهرست آثار» افسانه شفاعتی، «سعادت از نگاه دیگران» و

«کیمیای «سعادت» غلامعلی حداد عادل، «خاموشی مترجم خاموش» احمد سمیعی (گیلانی)، «حساس گریه‌آور از دست‌دادگی» اصغر دادبه، «عصر بدگمانی» حسین معصومی همدانی، «مکتب ترجمه اسماعیل سعادت» احمد مسجدجامعی، «دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم» محمدرضا نصیری، «پشتکار ستودنی مترجم و ویراستاری بی‌جانشین» سیدعلی آل داوود، «گفت‌وگو با اسماعیل سعادت»، «زبان فارسی ممیز ذی‌روح از غیرذی‌روح»، اسماعیل سعادت، «پژوهشگری استوار در قامت مترجمی پرتوان» فریده علوی، «کوشندهای تمام‌وقت برای فرهنگ ایران» ایران گرگین، «اسماعیل سعادت» شهناز سلطان‌زاده، «آموزه‌های «سعادت» مهناز مقدسی، «سیمای استاد سعادت در مروراید اندیشه» پیمان‌ه صالحی، «غروب آفتاب سعادت» آمنه بیدگلی، «خاطرات با سعادت» جعفر شجاع کیهانی، «هضت دانشنامه‌نویسی در ایران امروز» سایر محمدی و «سال شمار» تر کرس صادقی‌زاده.

دولت مستعجل جمهوری خلق آذربایجان که بخش عمده عمر کوتاهش را تحت قیمومیت عثمانی و سپس انگلیس گذراند تقریباً هیچ دستاورد علمی

نداشتن و تنها تحت تأثیر پان‌تورانیست‌های عثمانی پایه‌گذار هویت پان‌ترکی جمهوری آذربایجان شد نطقه دشمنی این کشور را با همه همسایگانش اجز گرجستان) به میراث گذاشت ودورانی سرتاسر آشفتگی و آشوب و سردرگمی را از سر گذراند،نه نه مرزهای روشنی پیدا کرد و نه دولتی را سیاست ثابت و استوار بود و نه خدمات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قابل توجهی برای مردمان تحت سرپرستی‌اش به ارمغان آورد و آنان را قربانی سیاست‌های توسعه‌طلبانه و رویاپردازانه ترکان جوان و کمیتهٔ اتحاد و ترقی کرد

در جریان نبرد آذربایجان در ۱۹۰۵، ارتش روس‌ها در حال حمله به اردکان در استان لرستان است.

در جریان نبرد آذربایجان در ۱۹۰۵، ارتش روس‌ها در حال حمله به اردکان در استان لرستان است.

بریده از جامعه ایران و در مواجهه با تجدد اروپایی و سلطه مسیحیان بی‌پناه بودند مؤثر واقع شد و به مدد مبلغین عثمانی آمد تا هویت نوین از میان این چالش‌ها متولد شود. در ابتدای دهه پایانی قرن نوزدهم برای اولین بار نشریه کشکول جامعه مسلمانان قفقاز را آذربایجانی معرفی کرد و محمداقاشاه‌تختلی در مقاله‌ای به تبیین این‌معنا پرداخت که «مسلمانان قفقاز را باید چه نامید؟» و پاسخ وی نیز «آذربایجانی» بود.شاه‌تختلی در پی پایه‌ریزی هویت تازه ای برای مسلمانان قفقاز بود که در ایران قفقازی یا قرباغی و شروانی و گنجه‌ای و .. نامیده می‌شدند و روس‌ها آنان را تاتار می‌شناختند. شاید حسن بیگ زردآبی و برادران انسی‌زاده،نسلی از روشنفکران قفقازی بودند که ترک‌گرایی و اسلام‌گرایی ملایمشان تنها موجب سوءنظ دستگاه تزاری را نسبت به گرایش آنان به عثمانی برمی‌انگیخت اما در نسل بعدی این گرایش آنچنان آشکار و بارز بود و به صراحت بیان می‌شد که جایی برای تردید نمی‌گذاشت.در ابتدااین تمایل در نوشته‌های روشنفکرانی نظیر شاه‌تختلی در خارج از قفقاز بیان شد و سپس توسط افرادی نظیر احمدبیک آقاولو و علی بیگ حسین‌زاده به بلندی فریاد زده شد.علی بیگ حسین‌زاده و احمدبیک آقاولو دو تن از شاخص ترین روشنفکران ترک‌گرای قفقاز بودند که در استانبول از ابتدای شکل‌گیری به ترکان جوان و کمیته اتحاد و ترقی پیوستند و از شاخص‌ترین رهبران فکری آن نیز گردیدند. این دو در سالهای ابتدایی قرن بیستم در نشریه‌های حیات، ارشاد، ترقی، فیوضات و شلاله و … شاخص‌ترین و صریح‌ترین مروجین ترک‌گرایی و امپراتوری عثمانی بودند و در نهایت نیز به اخراج هر دوی آنان توسط رژیم تزاری گردید.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تزاری فضای مساعدی را برای احزاب و نشریه‌ها و فعالین ترک‌گرا پدید آورد و آنان نیز بیشترین بهره را از این فضا برای ایجاد هسته‌ها و شبکه هواداران عثمانی در قفقاز بردند که طی جنگ اول جهانی به یاری آنان آمد. گرایش‌های سوسیالیستی ابتدای قرن نیز با غلبه جمال ارمنی – مسلمان که بازتاب سرکوب ارمنی‌ها در داخل امپراتوری عثمانی بود به سرعت جای خود را به حس تلاش برای بقا و قدرت‌طلبی جامعه مسلمانان قفقاز داد. غلبه حضور ارمنی‌ها در جنبش‌های سوسیالیستی و موانع فرهنگی و مذهبی نیز در عدم گرایش عمده مسلمانان به جنبش سوسیالیستی مؤثر بود. ضعف و خمودگی جامعه ایران که خود گرفتار دست‌انزاری و خذالت قدرت‌های خارجی بود هیچ جذابیت و کششی را در مسلمانان قفقاز برنمی‌انگیخت و کورسوی جنبش مشروطه در ایران نیز که امید کوتاهی را برانگیخت تنها حسرتی دیگر بر آن افزود.

وقوع جنگ اول جهانی امپراتوری عثمانی را به طمع گسترش قلمرو و تصفیه حساب‌های کهنه واداشت و قفقاز نیز یکی از این حساب‌های کهنه بود اما تنها با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ و سقوط اقتدار روسیه در قفقاز و خلاه قدرت ناشی از آن بود که توانست وارد این منطقه شود و برای مدت کوتاهی نقشه‌های خود را عملی سازد.
خلاه قدرت قفقاز گرچه، ارتش‌های مسلمانان را وادار به تشریک حساسی و تشکیل حکومت مشترک کرد اما با تحریک دول مرکز این اتحاد فروپاشید. گرچه‌ها به تحریک آلمان‌ها و مسلمانان به تحریک عثمانی اعلام جمهوری کردند. اعلام استقلال جمهوری آذربایجان کاملاً بی‌مبنا، عجولانه و بی‌پشتوانه بود، در واقع آنچه که دو هفته پس از نشست باتومی و به تحریک عثمانی تحت عنوان جمهوری آذربایجان اعلام موجودیت کرد.
عده‌ای روزنامه‌نگار و فعال سیاسی بودند که هیچ قوه اجرایی نداشتند و بیش از نیمی از سرزمینی که آنان جمهوری آذربایجان نامیدند،را اختیارشورای باکو وپولشویک‌ها بود و طرفه آنکه باو نیز پایتخت طبیعی این جمهوری تازه تأسیس نامیده شده بود. عثمانی‌ها به سرعت با تشکیل سپاه اردوی اسلام به فرماندهی نوری‌پاشا به یاری دولت‌برساخته جمهوری آذربایجان آمد و توانست باکو را تسخیر و تحویل آنان دهد اما نوع تعامل فرماندهان سپاه اردوی اسلام و اخراج و سرکوب فعالین جمهوری تازه تأسیس به خوبی نمایانگر دست‌نشانگی و برساختگی این دولت تازه بود و اگر شکست دول مرکز و تسلیم عثمانی در جنگ‌نبردانوپاشادردصد بود برنامه‌الحاق را عملی سازد.

باشکست عثمانی دولت جمهوری آذربایجان به پایان خود رسید و به ظاهر تا زمانی که جدال روسیه سفید و روسیه سرخ به پایان برسد تلاش‌های دیپلماتیک ناکملی را برای یافتن قدرت خارجی که حاضر به حمایت در مقابل روسیه باشد ترتیب داد که هیچ ثمری نداشت. دولت مستعجل جمهوری خلق آذربایجان که بخش عمده عمر کوتاهش را تحت قیمومیت عثمانی و سپس انگلیس گذراند تقریباً هیچ دستاورد عملی نداشت و تنها تحت تأثیر پان تورانیست‌های

در این مرحله به پایان نمی‌رسید؛ با مرگ تقریباً همزمان آقامحمدخان قاجار و کاترین کبیر،قفقاز برای مدت کوتاهی آرام بود اما با آغاز قرن نوزدهم و سلطنت الکساندر اول، تزار روس دو دوره جنگ‌های ایران و روس که منجر به جدایی هفده شهر قفقاز از ایران شد، رقم خورد. این جنگ‌ها نقطه پایانی این تلاش دویست‌ساله ممدت برای سلطه بر قفقاز بود و مقاومت ایران و دست‌انزازی‌های متعدد عثمانی توانست مانع تحقق این میل گردد. در مورد دولت ایران، ضعف و انحطاط مفرط علت آن بود اما درباره عثمانی آنچه که مانع رقابت جدی در قفقاز گردید، جنگ‌های اروپایی و آفریقایی این دولت با دولت‌های اروپایی در نیمه اول قرن نوزدهم بود. تصرف نظامی قفقاز توسط روس‌ها در دوره اول جنگ‌های ایران و روس که منجر به عقد قرارداد گلستان گردید، تأثیر عمده اجتماعی و فرهنگی در بر نداشت و منطقه مسلمان‌نشین قفقاز تار و پود ایرانی خود را حفظ کرده بود که همین امر نیز موجب می‌گردید تا اهالی از عباس‌میرزا برای رهاندن آنان از زیر سلطه روس‌ها استمداد کنند. این تمایل درونی و میل دولت ایران برای بازپس گیری سرزمین‌های قفقاز، موجب دور دوم جنگ‌های ایران و روس گردید که با قرارداد ترک‌منچای و جدایی چند شهر دیگر به پایان رسید اما نتیجه آن در قفقاز عمیق‌تر بود چرا که روس‌ها را متوجه ضرورت تجدیدنظر جدی در شیوه حکمرانی در قفقاز و زدودن تمایلات اجتماعی و فرهنگی نسبت به ایران نمود. این سیاست با سرکوب خوتابین و اعدام و تبعید برخی از آنان و مصادره اموال و گروهان گرفتن عملی‌فرزندانشان به‌بهانه تحصیل‌درس‌پترزبورگ و تقلیس در جنبه‌های سیاسی اعمال شد.در عرصه اجتماعی نیز از بین بردن استقلال روحانیون محلی و حذف و محدودسازی نظام قضایی محلی و نظام سنتی آموزش در دستور کار قرار گرفت. حذف زبان فارسی از مکاتبات و آموزش، و تغییر زبان انتشار

نشریه محلی از زبان فارسی به ترکی محلی، تشویق ترکی‌نگاری توسط روشنفکران محلی و حمایت از آنان و ایجاد مدارس نوین روس–مسلمان که زبان روسی و در کنار آن زبان ترکی را آموزش می‌دادند، سیاست فرهنگی این دوره بود. عباسقلی آقا باکیخانوف و فتحعلی آخوندزاده و در درجه بعدی میرزا شفیع واضح و سید عظیم شیروانی نمایندگان اصلی جریان روشنفکری این عصر بودند که در عین حفظ برخی ویژگی‌های فرهنگی ایرانی بودن و

حفظ برخی تعلقات ایرانی جهت گسترش فرهنگ تجدد و مبارزه با مظاهر عقب ماندگی با سیاست روس‌ها همراه شدند. ضدیت با مذهب و برخی سنت‌های اجتماعی در قالب نگارش مقاله، کتاب، شعر و نمایشنامه و هواداری از تجدد و حمایت و مشارکت در ایجاد مدارس نوین از جمله فعالیت‌های عمده این روشنفکران بود.انتقادات روشنفکرانه این قشر ناخواسته و گاه خواسته جامعه عقب‌مانده و خرافی قفقاز زده شد. ضعیف ایران را در مقابل جوامع متحد و مترقی و پیشرفته اروپایی و روسی قرار داده و به انتقاد و حتی تمسخر جامعه سنتی ایران و قفقاز می‌پرداخت. این قشر روشنفکران با آنکه همچنان صراحتاً و یا تلویحاً ایرانی قلمداد شدند اما نقش مهمی را در سست شدن پیوندهای عاطفی ایران و جامعه مسلمانان قفقاز ایفا کردند.

از ۱۸۷۵ میلادی دور دوم حیات جامعه مسلمانان قفقاز آغاز گردید که انتشار نشریه اکینچی توسط حسن‌بیگ زردآبی و آغاز سلطنت عبدالحمید دوم در ۱۸۷۶ و جنگ‌های ۱۸۷۸–۱۸۷۹ روسیه و عثمانی نقاط عطف مهم آغاز کننده این عصر هستند. آغاز انتشار نشریه‌های به زبان ترکی که با اکینچی در قفقاز آغاز شد و برادران انسی‌زاده با نشریه‌های کشکول و ضیاء و قفقاز به ادامه هدند آن شدند تأثیر عمده‌ای در آغاز شکل‌گیری هویت تازه‌ای ایفا نمود که دو پایه ترکی–اسلامی داشت. نشریه ترجمان نیز که توسط اسماعیل‌بیگ گاسپرینسکی و تحت تأثیر اکینچی و کشکول و ضیاء قفقاز به کار خود را در باغچه‌سرای آغاز کرد منادی ترک‌گرایی در میان مسلمانان روسیه گردید که در طول عثمانی‌ها، دست کم در قفقاز بزبواک بلندی یافت.

سیاست اتحاد اسلام که در دوران سلطنت عبدالحمید دوم به سیاست رسمی امپراتوری عثمانی بدل شد توسط این نشریه‌ها با جدیت معرفی، تبلیغ و حمایت می‌گردید. این سیاست دست‌نشانگی و بوی ترک‌گرایی نیز آمیخته شد و روشنفکران غیرمذهبی یا کمتر مذهبی نظیر حسن‌بیگ زردآبی و اسماعیل‌بیگ گاسپرینسکی

نیز کم‌کم به همراهی با آن پرداختند. روشنفکران سنی مذهب همچون زردآبی و برادران انسی‌زاده پیش‌قراولان عثمانی‌گرایی در قفقاز بودند و برخلاف سنت تاریخی، شیعیان نیز آرام‌آرام دشمنی باعثمانی سنی‌مذهب را کنار گذاشته و رهبری معنوی این امپراتوری بر همه مسلمانان را پذیرفته و مبلغ آن نیز شدند. ملی‌گرایی به عنوان موج غالب سال‌های آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نیز در چالش هویتی مسلمانان قفقاز که



داوودشتبانی

جمهوری آذربایجان دولت مستعجلی بود که در ۲۲ مه ۱۹۱۸ در جنوب‌شرقی قفقاز اعلام موجودیت کرد و در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ با تسخیر باکو توسط ارتش سرخ شوروی عمرش به پایان رسید. این جمهوری پایه‌گذار هویتی با ویژگی‌های پان‌ترکی و ایران‌ستیز در این خطه بود؛ حال آن‌که این منطقه نزدیک به یک قرن پیش، از ایران جدا شده و در طول تاریخ از جدایی، از مراکز فرهنگی با هویت ایرانی بوده است. این پرسش که چگونه هویت فرهنگی و اجتماعی این منطقه دچار دگردیسی گردید و هویت ملی نوینی در آن جعل شد، پرسشی بایست‌های است که در چارچوب رقابت دیرین عثمانی و روسیه برای تسلط بر این منطقه قابل بررسی و تحلیل است.

امپراتوری عثمانی در تلاش فرهنگی، سیاسی و نظامی گسترده‌ای توانست در روند تحولات شتابان اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به مدد رواج اندیشه ملی‌گرایی، مسلمانان این منطقه را به سوی آرمان‌های پان‌ترکی هدایت کند. روند تند حوادث دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، حکومت تبعیض‌آمیز و سلطه‌طلبانه روس‌ها، انتقام‌جویی ارمنه از مسلمانان قفقاز به واسطه کشتار آنان توسط امپراتوری عثمانی، ضعف و انفعال دولت ایران و انقلابات روسیه و هرج و مرج ناشی از آن نیز در تمایل مسلمانان این خطه به عثمانی مؤثر بود و آنان را ناگزیر به دامان ترک‌های عثمانی هدایت کرد. این پناه‌جویی نه تنها دستاوردی نداشت، بلکه نتایج ناخوشایندی را به وجود آورد و مشکلات سیاسی داخلی و بین‌المللی آنان را افزایش داد.

قفقاز جنوبی، به ویژه در قسمت‌های مسلمان نشین، در طول تاریخ سرزمینی با هویت ایرانی بوده است. رقابت قدرت‌های همجوار برای سلطه بر این منطقه با فروپاشی دولت صفوی در ایران گسترش بیشتری یافت و امپراتوری روسیه تزاری در تلاشی دویست‌ساله برای تسلط بر این منطقه وارد شد؛ امپراتوری عثمانی نیز در استمرار طمع دیرین خود در این رقابت حضور داشت. تلاشی که بطورکبیر برای تصرف قفقاز آغاز کرد، با ظهور نادرشاه افشار ناتمام ماند و نادرشاه موفق شد روسیه و عثمانی را از قفقاز بیرون براند اما به زودی با ظهور کاترین کبیر در روسیه و ضعف دوباره دولت ایرانی، توسعه‌طلبی روس‌ها ادامه پیدا کرد و اگرچه آقامحمدخان قاجار موفق به تسخیر دوباره قفقاز شد اما اگر مرگ کاترین نبود، این جدال

به نام بزرگان و آزادگان

یک صدای آسمانی یک اذان ایرانی

اذانش اولین اذان ایرانی است که قبل‌تر از سال ۱۳۲۲، شیخ کریم مؤذن خواننده بود و از همان زمان در گوش و جان مردم جای باز کرده بود. بعدها پسرانش رحیم و سلیم آن را خواندند. کلام و دستگاه و گوشه یکی بود اما اذان رحیم حال و هوای دیگری داشت. با شنیدنش قلب‌ها به تپش می‌افتد و آرامشی خاص در جان روح آدمی می‌نشیند که شاید یکی از دلایل آن ایرانی بودن لحنی است که همراه با کلام عربی شده است. اذان معروف به رحیم مؤذن زاده اردبیلی که در سن ۳۰ سالگی او در بیات ترک و در گوشه روح الارواح اجرا شده دارای مولفه‌های موسیقی ردیف ایرانی است و همین مسئله باعث ارثه بهتر آن، متناسب با فرهنگ ایرانی شده‌است.

به گفته خسرو آواز ایران محمدرضا شجریان این اذان دو ویژگی قابل توجه دارد. زنده یاد مؤذن زاده آن را در «بیات ترک» خوانده، چون بیات ترک همواره پیام دهنده، نویددهنده و آگاهی بخش است و این انتخاب به درستی از سوی ایشان انجام شده و هر زمانی را به مردم نوید می‌دهد. از سوی دیگر خلوص، در این اذان موج می‌زند او بارها دراطراف نظر‌هایش در خصوص این اذان ماندگار گفته است که ۶۰ سال است که این اذان را می‌شنوم و با آن زندگی می‌کنم. آگاهی و شناخت رحیم مؤذن زاده اردبیلی از موسیقی ایرانی و به تبع آن انتخاب درست بیات ترک برای اجرای اذانش از علم و دانشش در کودکی و نوجوانی به موسیقی برمی‌گردد زمانیکه در کودکی به مکتب‌خانه رفت و تحت نظر «میرزا عزیز»، قرآن و دستگاه‌های موسیقی ایرانی را فراگرفت و در نوجوانی و جوانی با یادگیری اصول آواز و اذان‌گویی همراه با پدرش، در مسجد اردبیل و گاهی در شهرهای اطراف محل سکونت، به خصوص تالش، به اذان‌گویی و نوحه‌خوانی مشغول شد.

همه این فاکتورها و استعداد ذاتی در حنجره او اذانی را در سال ۱۳۳۴ خلق کرد که با گذشت ۷ دهه در بین همه نسل‌ها ماندگار شده است و با داشتن مولفه های ایرانی سال ۱۳۶۸ اذان مؤذن زاده به عنوان میراث‌فرهنگی کشورمان به ثبت ملی رسیده است.

رحیم مؤذن زاده که در اول مهر ۱۳۰۴ خورشیدی در اردبیل به دنیا آمده بود در پنجم خرداد ۱۳۸۴ در تهران آسمانی شد.

اذان‌گویی و نوحه‌خوانی و منبری را از شیخ عبدالکریم به ارث برد و تا آخر عمر راه او را ادامه داد. خودش می‌گفت که اذان‌گویی در خانواده آنها، ۱۵۰ سال قدمت دارد و نام فامیل آنها به‌همین دلیل مؤذن شده است؛ «مانی که آن موقع‌ها در اردبیل شناسنامه می‌دادند، به تناسب شغل و حرفه، نام خانوادگی انتخاب می‌کردند. به پدربزرگ هم گفته بودند تو چه کاره‌ای؟ گفته بود مؤذن. گفته بودند نام خانوادگی شما مؤذن است.»

رحیم در کودکی به مکتب‌خانه می‌رود و تحت نظر میرزا عزیز، قرآن و دستگاه‌های موسیقی را فرا می‌گیرد. به گفته خودش: «در آن دوران ما عوض دبیرستان مکتب می‌رفتیم. همه هم متدین بودند. خانواده‌ها در دوره ما در ابتدای امر، بچه‌ها را با قرآن مانوس می‌کردند. ما هم پس از طی این مرحله، به مدرسه حاج ابراهیم آمدیم. طلبه بودیم به اصطلاح امروز ولی حین طلبگی، این اذان با ما همراه بود.» پس از یادگیری اصول نوحه‌خوانی و اذان‌گویی، با همراهی پدر در مسجد اردبیل به این کار مشغول می‌شود و گاهی نیز برای خواندن یک نوحه به شهرهای اطراف، خصوصاً تالش می‌رود.

با سکونت پدر در تهران، رحیم مؤذن برای تحصیل حوزوی رهسپار قم می‌شود. حاج مهدی سراج –از دوستان رحیم – می‌گوید: «وقتی شیخ کریم به تهران می‌آید، رحیم را برای درس خواندن به قم می‌فرستد. صدای رحیم آن قدر خوب بوده که دیگر همیشه او برای مجالس، در قم می‌خوانده‌است. مداحان قم پیش شیخ کریم شکایت کرده بودند که با آمدن رحیم ما از کار افتاده‌ایم.» رحیم درس خارج فقه می‌خواند و ظهرها در حرم حضرت معصومه اذان می‌گفت.

سال ۱۳۲۹ شیخ کریم فوت می‌کند و رحیم که فقط ۲۵ سال سن دارد، به تهران می‌آید تا جای خالی پدر را در مسجد امام پر کند خودش ماجرا را این‌گونه تعریف می‌کند: «مرحوم پدرم سال ۱۳۲۲ برای نخستین بار اذان را در رادیو گفت و همین روند تا ۱۳۲۶ که برنامه سحری را به صورت زنده اجرا می‌کرد، ادامه داشت. او در سال ۱۳۲۹ سکته کرد و من قبول کردم جای او اذان بگویم تا الان که این سن و سال هنوز مشغولم و افتخار دارم که با گفتن آن یک اذان، برای اسلام و مملکت‌م کاری کرده‌ام. ما که نه ثروت داریم، نه مکتب و همین یک اذان برایمان بهترین خیر است.»

در همین سال است که نام خانوادگی او نزد مردم از مؤذن به مؤذن‌زاده اردبیلی تغییر می‌کند. جعفر تعریف می‌کند که «وقتی شیخ کریم می‌میرد و پدرم به جایش اذان می‌گوید، مجریان رادیو ایران برای معرفی او به مردم، زاده اردبیلی را به فامیل پدرم اضافه می‌کنند تا به شنوندگان بگویند او پسر شیخ کریم است. سر همین موضوع، همه فکر کردند که نام‌خانوادگی پدر من مؤذن‌زاده اردبیلی است و همین نام هم تا آخر روی او ماند.»

خود حاج رحیم در گفت‌وگو با خبر‌گزاری ایسنا تعریف می‌کند: «یک روز تصمیم گرفتم تا یک اذان یادگاری بگویم. در استودیوی ۶ صدا و سیما، هر گوشه‌ای انداختم، نشد تا اینکه آن را در روح‌الارواح آواز بیات ترک به این شکل که بیش از ۵۰ سال پخشی می‌شود گفتم. ما

ایرانی هستیم و اذان ما باید برخاسته از خودمان باشد.

الان اذان‌خوان‌هایی هستند که از عربستان تقلید می‌کنند و این پسندیده نیست و خود ما باید ابتکار به خرج دهیم. الان ۵۰ سال است که کسی نتوانسته روی این اذان من اذان بگوید؛ حتی برادرم سلیم که آن صدای گیرا و زیبار دارد و این خواست خداست؛ همان خدایی که می‌گوید اگر با من یکصدایی کنی،د محبت شما را به قلوب همه می‌اندازم.»

به گفته پسر او، مؤذن‌زاده تا ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی، هر سال برای تجدید ضبط اذانش به رادیو می‌رفته: «سال ۳۴ به بعد، پدر هر سال برای ضبط به رادیو می‌رفت و اذانش را مجدد می‌خواند. اصلاً از طرف رادیو دستور بود که این اتفاق بیفتد. تلویزیون الان بیشتر اذان ضبط شده سال ۵۶ پدرم را پخش می‌کند. کاتال ۵ که همیشه این اذان را پخش می‌کند ولی بعضی اوقات دیدم‌ام که کاتال‌های ۱ و ۳، اذان ضبط شده سال‌های ۳۴ و ۳۵ را پخش می‌کنند. صدای پدر در این اذان، بسیار شفاف، جوان‌تر و رساتر است و خوب که دقت کنید، می‌توانید تفاوتشان را تشخیص دهید.» مؤذن‌زاده اردبیلی در ادامه به نکته‌ای اشاره می‌کند که عدم تحقق آن تا سلف‌انگیز است: «البته ۲۰ سال پیش می‌خواستم یک اذان دیگر را به مدت ۱۵ دقیقه که در میان آن دعا هم هست، پر کنم اما نگذاشتند و گفتند که اذان ۶ دقیقه بیشتر نمی‌شود.»

کتاب «نژادنامه پادشاهان ایرانی‌نژاد» با گردآوری و تنظیم رضاقلی خان هدایت و با ویراستاری محمدرضا بهزادی و فاطمه دانش‌شکیب در ۲۴۰ صفحه از سوی نشر پرده منتشر و با قیمت هفتاد هزار تومان به بازار عرضه شده است.

در معرفی این کتاب توسط ناشر عنوان شده است: «نژادنامه پادشاهان ایرانی‌نژاد و سلطنت ایشان پس از ظهور دین اسلام» رساله‌ای است به نظم و نثر در تبارشناسی شاهان ایرانی که به سلاطین ساسانی‌نسب می‌رسیده‌اند. این کتاب را رضاقلی خان هدایت در یک مقدمه، هجده طبقه و یک خاتمه تنظیم کرده است. هدف از تألیف این رساله را درخواست دوستی می‌داند که از او می‌خواهد اگر از نژاد بزرگان و تخمی شاهان ایران، مردانی به بزرگی رسیده‌اند و خداوند کیبای و سترگی شده‌اند، در کتابی فراهمشان آورد و لختی از نهاد و نژادشان بازگوید.

این کتاب نتیجه پژوهش‌های دودمان‌شناسی امیرالشعرای هدایت، یکی از مورخان نامدار عصر قاجار است و از نخستین کتاب‌های تبارپژوهی و نسل‌شناسی به‌شمار می‌آید.



انتشار کتاب

«نژادنامه پادشاهان ایرانی‌نژاد»



شیخ خزعل و اتهام تجزیه‌طلبی

شیخ ناکام



احمد رضاحسینی

شیخ خزعل فرزند شیخ جابر، شیخ قبیله بنی کعب و حاکم بندر محمره بود. طایفه بنی‌کعب منشعب از قبیله هوزان در دوره صفوی در حوالی بصره ساکن بوده و در دوران نادرشاه وارد خوزستان شده و در دوره زند با شکست دادن اعراب مشعشی و آل کثیر، بر بخش‌های جنوبی خوزستان حاکم شد اما رهبر آن، شیخ سلمان با فشار کریم‌خان مجبور از اطاعت از او شد. در طی حمله صادق‌خان برادر کریمخان به بصره، اعراب بنی‌کعب به نیروهای دولت ایران کمک کردند و با اعراب عمانی که به کمک بصره آمده بودند درگیر نبرد دریایی شدند. شمار کشتی‌های سلمان به ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک رسیده بود و او با سه هزار مرد به کمک سپاه زند آمده بود. در دوران آغازین قاجار، بنی‌کعب برای مدتی قدرت گرفت. در این زمان شیخ جابر کعبی وفادار به حکومت مرکزی قدرت را به دست گرفت. وی مردی کاردار و ثروتمند بود و به دلیل لبراز وفاداری نسبت به دولت مرکزی ایران در مدت حکومت ۲۵ ساله خود، به دولخواه شهرت یافت.

شیخ جابر به حکومت مرکزی ایران وفادار بود و در جریان هرات و حمله انگلیسی‌ها به خوزستان نیز شجاعانه علیه انگلیسی‌ها جنگید. اما وقتی دید خاتلم‌میرزا فرمانده سپاه ایران در جنوب، عموی ناصرالدین شاه از میدان جنگ گریخت وی را تنها گذاشت و دولت ایران از او در مقابل انگلیسی‌ها حمایت نکرد، کم کم به آنان نزدیک شد و روابط خود با ایشان را آغاز کرد. پس از او دو فرزندش محمد و ناصرعل ملک بترتیب بر جایش نشستند. مزعل از ناصرالدین شاه القاب نصرهٔ المُرگ و معزالسلطنه دریافت کرد. وی با نظر مساعد شاه ایران، برادرش خزعل را به جنگ مشعشعیان فرستاد و آنان را شکست داد. در ۱۲۹۹ مزعل به اتفاق حدود پنج هزار نفر مسلح از مقامات دولتی خوزستان و نجم الدوله که از جانب ناصرالدین شاه برای مأموریتی به خوزستان سفر کرده بود، استقبال کرد. در این زمان سپاهیان آمده به خدمت مزعل شامل ۱۲ هزار سوار و پیاده بودند. خزعل پس از قتل مزعل در ۱۳۱۵ بر جای او نشست و ناصرالدین شاه او را حاکم محمره و فلاحیه و آبادان نمود. حال تمام اعراب خوزستان یکدست تابع یک نفر بودند که وفادار به حکومت مرکزی بود و در عین حال روابط خوبی با انگلیسی‌ها داشت. او القاب «صنرت الملک»، «معزالسلطنه»، «سردار اقدس»، «سردار ارفع» و همچنین از دولت انگلستان و حکومت هند نشان‌ها و فرمان‌های مهم نظامی داشت و به رتبه امیرنویانی هم نایل شده بود. وی نزد حکومت مرکزی ایران نیز عزیز و محترم بود و ناصرالدین‌شاه قاجار در ۱۲۸۴ ه‍.خ طی فرمانی از او ابراز رضایت و خشنودی کرده و او را از میرپنجی به رتبه سرتیپ اول ارتقا داد.

هنگامی که خزعل کعبی به حکومت رسید، عبدالله‌خان قراگوزلو پسر مصطفی‌خان اعتمادالسلطنه، ملقب به «سردار اکرم» از سوی حکومت مرکزی به حکومت خوزستان منصوب شد. وی علی‌رغم اطلاع از اوضاع منطقه عملاً با مسائل شیخ خزعل از قبیل نحوه‌انتخاب اجاره‌داران مالیات نواحی فلاحیه و جراحی روبرو گردید. حسینقلی نظام‌السلطنه، نواحی جراحی و فلاحیه را از حکومت مرکزی خریداری و زمین‌هایشان را به کشتکاران عرب اجاره داده بود و شیخ خزعل انتخاب و تعیین اجاره‌داران را حق خود می‌دانست؛ اما سردار اکرم این امر را قبول نکرد. بدین ترتیب اختلاف بین آن‌ها آغاز شد. سردار اکرم برای مبارزه با شیخ خزعل به قبایل بختیاری تکیه ورزید؛ اما قبایل بختیاری در موقع حساسی که باید پشت سردار اکرم را می‌گرفتند، از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردند و شرط همکاری را واگذاری ناحیه جراحی اعلام کردند. این امر و حمایت نکردن دولت مرکزی از سردار اکرم سبب شکست او از شیخ خزعل شد و در نتیجه از سمت خود معزول شد. مسئله دیگر خزعل، گمرکات خرمشهر بود که خاندان وی پیش از ۱۲۷۹ ه‍.خ آن را برای حدود شصت سال اجاره کرده بودند، از بابت آن سودی حدود هشت‌هزار لیره استرلینگ به دولت مرکزی می‌پرداختند و در مقابل ظاهراً به همان میزان نیز خود می‌پردند. دبری نباید که دولت مرکزی خواستار بهبود اوضاع گمرکات شد تا از این طریق عایدی خود را افزایش دهد. حکومت مرکزی در پی تحقق اهداف خود بر آن شد تا اجاره‌داری عوارض گمرکی را ملغی و نظام جمع‌آوری مستقیم مالیات

را پی‌ریزی کند. به همین دلیل تعدادی بلژیکی به کار گرفت. خزعل از این امر به شدت ناراحت و دست به کار شد. از دولت انگلستان خواست که به حکومت مرکزی ایران فشار بیاورد، تا از پیشنهادهای اصلاحی‌اش در مورد گمرک خوزستان درگذرد؛ اما نقضای وی دولت انگلستان را با مشکل مواجه می‌ساخت؛ زیرا آنان تصور می‌کردند این کار ممکن است به آشوب‌های عشایری در منطقه بینجامد و منافع تجاری آنان را به خطر اندازد. بعد از مدتی خزعل را متقاعد کرد تا با دولت مرکزی به توافق برسد. وضعیت خوزستان در روزگار مظفرالدین‌شاه قاجار دچار وضعیتی بحرانی بود. از یک سو، خزعل دست به هر کاری می‌زد، تا پایه‌های حکومت خود را مستحکم‌تر کند و از طرف دیگر خاندان بختیاری در زمستان‌ها منطقه را مورد حمله و قتل و غارت قرار می‌دادند. شیخ خزعل نیز از این فرصت استفاده کرد و برای بسط قدرت و نفوذ خود در اطراف خرمشهر توسط مشاور و پیشکار خود حاج محمدعلی بهبهانی معروف به «نئیس‌التجار» با دولت مرکزی وارد گفتگو شد و سرانجام توانست حکمرانی اهواز را به دست آورد و جزیره آبادان، بهمشمیر، رود کارون، هندبجان، ده ملا و فلاحیه را به عنوان املاک شخصی صاحب گردد. اگر چه این املاک قابل فروش به بیگانگان نبود؛ اما اجاره دادن به آنان مانعی نداشت. خود این اصل بعدها زمینه‌ای برای انقای نقش خزعل در حفظ منافع شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان شد. از سوی دیگر وی، برای تحکیم پایه‌های قدرت خود با خاندان قاجار وصلت کرد. اما خزعل با داشتن بنهر محمره به سرعت ثروتمند شد و قدرت نظامی خود را افزایش داد و در زمان مظفرالدین‌شاه از دادن مالیات استنکاف ورزید. لذا مظفرالدین شاه هم دو کشتی جنگی را به خرمشهر فرستاد و تهدید به بمباران نمود و خزعل هم تسلیم شد و مالیات پرداخت. اما با بروز مشروطیت و جنگ جهانی اول اوضاع تغییر کرد. یکی از مهمترین نتایج مشروطیت از دست رفتن تمرکز کشور و سلطه حکومت مرکزی بر نقاط مختلف و خودسری ایلات و عشایر بود. با وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ ه‍.خ میدان برای فعالیت هر چه بیشتر شیخ خزعل باز شد. وی مشایخ عرب از جمله حویزه، شیخ بنی‌طرف، شیخ آل کثیر، شیخ آل خمیس و عرب از میان برداشت و عشایر ایشان را تحت فرمان خود درآورد و آنان را مجبور ساخت که مالیات خود را به صورت تمام و کمال به شیخ بپردازد. دولت مرکزی ایران به علت نداشتن نیروی نظامی کارآمد و منظم در هنگام وقوع انقلاب مشروطیت، در



جعفر وثوقی

تاریخی را در رویه ۱۴ از مُصحف ملاً پناه این چنین توجیه می‌کند: «و قتل نادر این مبارزه مای اهالی استقلال‌طلبانه را توسعه داد و سبب ایجاد خان‌نشین‌هایی دیگر نظیر خان نشین های ماکو، خوی، سراب، نخجوان، شیروان، تالش، دربند، باکو، قوبا و قاراباغ گردید. حاکمان خان‌نشین‌های قاراباغ، شکی و قوبا (=قبه) برای ایجاد حکومت واحد و متحد، دست وفاق به هم دادند و پس از مرگ نادر نیرومندتر شدند. حتی چلیپی خان تبریز را نیز از دست دولتیان رهند. فتحعلی خان، حاکم نشین قوبا، ۳۱ سال از عمر خود را وقف تلاش در راه ایجاد اتفاق میان خوانین ساحل خزر تا اردبیل کرد. آغامحمدخان قاجار از این اتحاد و هم دستی استقلال طلبان به وحشت افتاد.» … داستانی که عیناً بازنویسی شد، اگر نشأت گرفته از اصل مجعولاتی چون یکی بودن هر دو سوی ارس زیر پرچم یک کل سیاسی تخیلی به نام آذربایجان آن هم با هویت و تبار غیر ایرانی که در جمهوری؟ شمال اُرس به عنوان یکی از بزرگترین هم پیمانان رژیم‌صهیونیستی برای دانش‌آموزان گفته می شود نباشد، بسیار همانند و همسوی آن داستان هاست.

ح. م. ص در گام دیگر برای ملت جلوه دادن مردم آذربایجان از سه دورهٔ تاریخی برای تاریخ ادبیات آن یاد کرده و در پانویس رویه ۲۶ مُصحف ملا پناه واقف این سه دوره را چنین آورده است:

۱– دوران قدیم (آنتیک) از ظهور زرتشت تا تدوین کتاب دده قورقود.

۲– دوره ی میانه (کلاسیک) از ظهور عمادالدین نسیمی تا ۱۹۲۰.

۳– دوره ی جدید (معاصر) از ۱۹۲۰ به بعد که هر دوره به چند مرحله تقسیم شده است. شاید تلاشی این چنین آشکار برای جا زدن مردمان ایرانی الاصل آذربایجان به نام فرزندان ترکان سرب‌آورده از حوالی شمال شرقی چین تا جایی که زرتشت و دده قورقود را به موازات یکدیگر قرار دهد تنها از ح. م. ص و چندین متقدم و متأخر نظیر وی که شناس مدققین هستندساخته‌باشند.

ح. م. ص در مُصحف عاجز گرمردی از جایگاه ریشه شناسی جانپانم های جغرافیایی، به گرمرد پرداخته و از گرم نبودن آب آن رود نتیجه گرفته است که وجه تسمیهٔ بخش

کسانی که روند تلاش‌های شبانه روزی در راستای ملت سازی و جعل هویت ترکی برای آذربایجان را دنبال می کنند با اغراض حسین محمدزاده صدیق آشنا هستند. این کمترین به دنبال در دسترس قرار گرفتن دو عنوان از مجلدات شعر ملا پناه واقف و عاجز گرمردی که زیر واژگان: مقدمه، تصحیح و تحشیه محمدزاده صدیق چاپ و صحافی شده‌اند با چندین ابداع و ادعای شگرف آشنا شدم که شاید اگر عبید زاکانی زنده بود به دارندهٔ ذهن مبدعشان غبطه می خورد.

صدیق در رویه ۱۴ از مُصحف ملاً پناه واقف آورده است که: پیشگفتار فارسی در واقع کم شده ی کتابی است که در سال ۱۳۴۷ تحت نام واقف، شاعر زیبایی و حقیقت در تهران چاپ شد، در این جا به یاد آن روزها نقل می‌شود. در آن روزگار به سبب ممنوع بودن انتشار کتابت ترکی، مجبور شده ام مثال های شعری واقف را نیز به فارسی نقل کنم. اغلب آن ها را از ترجمه‌ی منظوم مرحوم احمد شفائی برگزیده‌ام؛ اگر جناب ح. م. ص از عمد واژهٔ کتابت را به جای کتاب در عبارت ممنوع بودن انتشار کتابت ترکی آورده باشد که چون همیشه با سوءاستفاده از حساسیتِ ها به رژیم جبار پیشین، سخن نادرستی را برای تهییج قشر ناآگاه آذری در پوشش احساسی زبان مادری به عنوان یکی از ارکان ارتقا و غیر ایرانی خواندن آنان روا دانسته است؛ زیرا کتابت، دامنه ای بسیار گسترده تر از کتاب دارد و چه بسیار کتابت های فارسی یا به دیگر گویش های جدا از گویش آذری و یا به زبان های رایج در جهان غرب که همان هنگام یا هر زمان و مکانی ممنوعیت داشته اند ولی کتاب نبوده اند. اگر هم واژهٔ کتابت از روی سهو به جای کتاب استفاده شده باشد، کافیسیت به بازارهای کتابی چون غرفه‌های کتابفروشی باغ گلستان تبریز یا نظایر آن رفته تا نه تنها کتاب‌ها، بلکه کتابت‌های آذری و حتی ترکی باکویی و استانبولی بازمانده از آن سال‌ها را ملاحظه کنند.

جناب ح. م. ص در مقدمه هایش چون همیشه از سرزمین‌های ایرانی شمال اُرس نیز با نام آذربایجان یاد می کند ولی خود ملاپناه واقف و عاجز گرمردی هنگام اشارات جغرافیایی ایشانان آن سرزمین‌ها را به نام هر یک و آذربایجان واقعی جنوب اُرس را به نام خودش نام می برند؛ صدیق، جبر جغرافیای

وضعیتی نبود که بتواند به اوضاع جنوب غربی کشور توجه داشته باشد. به

گفته شیخ خزعل محصول خرمایش آن چنان عایدی زیادی داشت که در هندوستان او را به همین جهت «ملک‌النمر» می‌نامیدند. با این حال وی در محمره و آبادان و ناصری فروش نان و گوشت و چیزهای خوردنی را آزاد نگذاشته بود و به ضمانت کونتران می‌داد و از این راه سالانه سود گزافی می‌برد. پس از کشف نفت در مسجد سلیمان و خوزستان توسط شرکت سندیکای امتیازات چند ماه بعد در ماه آوریل ۱۹۰۹ م. شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایه ۲ میلیون لیره تأسیس شد و در لندن به ثبت رسید و جانشین شرکت «سندیکای امتیازات» شد. این شرکت یک سری قراردادها با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد نمود. از جمله در سال ۱۹۰۹ م. شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد نمود و یک مایل مربع از اراضی

آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می‌پرداخت، عهده‌دار بود و همین امر باعث پیشرفت روند روبرشد کارهای این شرکت بود. درواقع شرکت به جای آن که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت‌خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل خان‌های

بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد، تا از تجاوز احتمالی آنان به منطقه در امان بماند. چنان‌که در سال ۱۹۱۹ م. خزعل را به درجه KCIE (Knight Commander Indian Empire) مفتخر کرده بود. در هنگام جنگ جهانی اول که عثمانی‌ها در آن پان اسلامیسم را ترویج می کردند و مسلمانان را به سوی جریان اتحاد اسلام‌ها می‌خواندند، گروه‌هایی در ایران به مبارزه مسلحانه علیه روس‌ها و انگلیسی‌ها پرداختند. برای نمونه دولت موقت نظام‌السلطنه مافی در کرمانشاه با عشایر کرمانشاه، لرستان و کردستان به مبارزه علیه روس‌ها برخواستند. در جنوب کشور هم عشایر عرب و مسلمان خوزستان به قیام مسلحانه علیه انگلیسی‌ها پرداختند اما شورش ایشان توسط خزعل که به کمک انگلیسی آمده بود در هم شکسته شد و این امر سبب زیر سوال رفتن مشروعبت خزعل شد و دیگر حمایت طوایف مرد و زن نداشت. بنابراین خزعل که شصت هزار سوار و پیاده مسلح تحت فرمان داشت، برای افزایش قدرت خود و ایجاد یک حائل

امنیتی بین خود و حکومت، با خوانین لرستان و بختیاری و قشقایی پرداخت. با کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، رضاخان سردارسیه به قدرت رسید و مستشار مالیاتی دولت ایران، مالیات‌های عقب‌افتاده خوزستان را مطالبه کرد. اما خزعل مدعی شد که بدهکاری در کار نبوده و او اصلاً رضاخان و مستشار مذکور را به رسمیت نمی‌شناسد و طی تلگرافی، سردارسیه را غاصب خواند بدین ترتیب اقلیت مجلس که مخالف رضاخان بود، به‌ویزی سید حسن مدرس به حمایت از خزعل پرداخت. همزمان شیخ خزعل که با طوایف لر و بختیاری متحد بود، با یوسف خان امیر مجاهد بختیاری برادر کوچکتر سرداراسعد، خواهرزاده‌اش علیمردان خان چهارلنگ، غلامرضاخان ابوقدره‌الی لُرستان پشتکوه و گروهی از سران لرستان و سرهنگ رضاقلی خان ارغون که فرمانده سپاه قاجاری خوزستان بود کمیته‌ای به نام قیام سعادت تشکیل دادند و هدف خود را مبارزه علیه استبداد رضائیان معرفی کردند و او را غاصب خواندند. در تابستان ۱۳۰۳ کمیته تلگراف‌هایی مبنی بر قیام سردار سیه (رُضاخان) ضد قانون اساسی و مخالفت با شاه مشروطه و غیره به اصفهان و بعضی شهرها ارسال کرد. تلگرافی نیز حاکی از ضدیت با سردار سپه و لزوم خلع او و حمایت از احمدشاه به مجلس مخابره شد و سید حسن مدرس هم پیشنهاد کرده‌بود که احمدشاه از راه بغداد و کرمانشاه وارد شده و به پشتکوه رفته و نزد عشایر تحت امر غلامرضا خان فیلی بماند و همزمان مقدمات عزل رضاخان از قدرت در تهران فراهم شود. مدرس با سید حسین موسوی اجاقی از روحانیون کرمانشاه که نفوذ بالایی در عشایر کرد غرب کشور داشت هماهنگی به عمل آورده‌بود. اما این نقشه شکست خورد، چرا که احمدشاه از پیام‌های شیخ خزعل و مدرس استقبال نکرد، و مجلس نیز به اتفاق آراء رضاخان را نخست وزیر قانونی ایران نامید. بدین ترتیب در لرستان و بختیاری و بویراحمد شورش به راه افتاد. رضاخان برای تنبیه شورشیان به سوی خوزستان حرکت کرد. وقتی به شیراز رسیده بود. تلگرافی حاکی از تسلیم از شیخ خزعل به شرح ذیل به او رسید: بعضی‌ها عدوی را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به بنده احساسات بی‌مهری و بی‌لطفی دارند ولی بحمدالله در این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست و این مسئله موجب امیدواری شد. البته بر خاطر مبارک معلوم است که آن سوءتفاهم از دسانس و آنتریک‌های بعضی مغرضین و مفسدین غیر از بختیاری که البته نسبت به وجود مبارک و وجود یی خود حضرت اشرف عداوت داشتند و می‌خواستند فدوی را آلت اغراض شخصیّه و مقاصد دیرینه خود سازند، تقویت و فزونی یافت و بالاخره از کجی و عواجج این مسلک مطلع شده و اینک به عرض تأسف مبایدرت نموده و از اعمال ناشایستگی که در ظرف این چند ماه گذشته از طرف این بنده نسبت به دولت علیه سرزده معذرت می‌خواهد و در آینده نیز کما فی‌السابق نهایت آمال فدوی این است که نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگزاری را به عمل آورده و تا آخرین درجه امکان با نهایت خلوص بی‌حس و حسن عقیده به اجرای اوامر مبارک اقدام کنم. امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این تأسف را پذیرفته و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولت خواهی اطمینان خواهند داشت. از قرار معلوم موبک عطشی این روزها به جنوب تشریف‌فرما می‌شود و اگر این مسئله صحیح است، خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نائل شده و شخصاً به آن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند، تأسفات خود را از ماضی و تأمینات خدمت‌گذاری و خلوص نیت را در آینده عرض کنم. منظر اظهار مرحمت و اجازة شرفیابی هستم. سردارسیه نیز چنین پاسخ داد که: «قای سردار اقدس، تلگراف شما را در شیراز ملاحظه کردم. معذرت و ندامت و تأسف شما را می‌پذیرم در صورت تسلیم قطعی» طی مذاکراتی قرار شد خزعل در خوزستان بماند و تابع حکومت باشد، اما پس مدتی مشخص شد که خزعل قصد خروج از ایران را دارد، لذا قوای دولتی او را بازداشت نموده و به تهران فرستادند. او در تهران در خرداد ۱۳۱۵ درگذشت و شایع است که مرگ او به دست افراد شهربانی بوده است. بدین ترتیب عمر او به پایان رسید. باید دانست که شیخ خزعل

شیخ خزعل تجزیه

طلب نبود، بلکه

مانند بسیاری

از خوانین عصر

قاجار، در خیال

والی گری و استقلال

الیان عصر

صفوی تا قاجار

بود و می‌خواست

قدرت خود را

در منطقه خود به

حد اعلا برساند و

حدالامکان مالیات

هم ندهد. همچنین

نباید فراموش

کرد که مهمترین

متحدان و حامیان

شیخ خزعل خوانین

لر بودند

درگذشت ایران شناس مشهور گرجی



دوهفته نامه فرهنگی وطن یولی شماره ۴۱، شماره ۸ صفحه چهارم

دکتر علی محسنی

صبر بسیار باید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸ شادروان دکتر محمد امین ریاحی، شاهنامه‌شناس و رئیس بنیاد شاهنامه، در روز تاریخی فردوسی، روز محبوب خود، بدرود حیات گفت و صحنه ادب و فرهنگ ایران خالی از وجود این دانشمند بزرگ گردید.

دکتر محمدامین ریاحی در نوجوانی و در سن ۲۷سالگی، کار فرهنگی خود را در شهرستان قم در دبیرستان حکیم نظامی که تنها دبیرستان منحصر به فرد قم در آن زمان بود، آغاز کرد و مدت نزدیک به ۲سال در این دبیرستان به تدریس اشتغال ورزید، انتخاب شهر قم به این علت بود که او شاگرد اول دانشسرای عالی بود و بعد از تهران اجازه داشت به هر شهرستانی که مایل باشد برود و او قم را انتخاب کرد که به تهران نزدیک بود و رفت و آمد آن آسان، تا هم به تدریس خود در قم برسد و هم دسترسی به تهران برای ادامه تحصیل و در رشته دکترا داشته باشد. دبیرستان حکیم نظامی قم در آن موقع (دهه بیست و دهه سی) کانون دبیرانی فاضل و دانشمند بود که کمتر دبیرستانی در ایران چنین مجموعه فاضل و دانشمندی را داشت، متأسفانه همه این استادان اکنون در گذشته‌اند که از میان آنها به چهره‌هایی مانند دکتر بهرام فرووشی، دکتر حسین کریمان، دکتر حسن سادات ناصری، دکتر امیرحسین یزدگردی، دکتر ابوالفضل مصفا، علی‌اصغر فقیهی و دکتر محمدامین ریاحی می‌توان اشاره کرد. ضمناً من‌ذکر می‌شوم که این دبیران در حد لیسانس بازنشسته نشدند. تمام آنها درجه دکترا گرفتند و استاد دانشگاه شدند و هر کدام صاحب ده‌ها کتاب تألیفی تحقیقی و پژوهشی ارزنده‌اند که در نوع خود بی‌نظیر است و مورد استفاده دانش‌پژوهان قرار دارد.

در حال حاضر، تنها دو چهره نامدار از دبیران این دبیرستان که هم‌دوره با دکتر ریاحی بودند، حیات دارند که برای آنها آرزوی سلامتی و تندرستی و طول عمر داریم. یکی دکتر مهدی خاتمی استاد و دکترای فیزیک که پس از تدریس در قم، تدریس در دبیرستان هدف را آغاز کرد و سالیانی نیز پیشتار معاونت وزارت فرهنگ و هنر دوره پیشین را عهده‌دار بود و اکنون در کنار فرزندان خود در آمریکا به سر می‌برد. دیگری استاد فاضل و دانشمند دکتر عباس حژی، دبیر زبان انگلیسی (۶۷سال پیش) این دبیرستان که بعدها موفق به دریافت درجه دکترا گردید و کار تحقیقی خود را در دانشگاه میدل سکس (MIDDEL SEX) لندن دربراه ویلیام شکسپیر انجام داد و موفق به دریافت نشان و جایزه در این مورد گردید.

استاد دکتر عباس حژی، ضمن کار تحقیقی خود به تأسیس مؤسسه‌های مهم گمشده که هنوز پس از گذشت ۶۰ سال که از تأسیس آن می‌گذرد(سال ۱۳۴۰) با جدیت و علاقه و پشتکار زائد الوصف به اداره این مؤسسه(مؤسسه ملی زبان) که تدریس زبان انگلیسی را عهده‌دار است، و ساخته و پرداخته خود اوست، عشق می‌ورزد و به کار آموزشی خود ادامه می‌دهد.

این مؤسسه، یکی از بهترین مؤسسه‌های بنام و اولیه زبان‌آموزی در ایران است که با کوشش و ابتکار استاد دکتر حژی پس از ۷۵سال به ترتیب هزاران دانش‌آموخته زبان انگلیسی پرداخته که امروز هر یک مصدر یکی از امور بزرگ کشور در کارهای علمی، دانشگاهی و صنعتی هستند. ضمناً اینجانب که بنیانگذار انجمن دانش‌آموختگان دبیرستان حکیم نظامی قم هستم و ۲۶سال است که سالی یکبار، دانش‌آموختگان و دبیران ادوار گذشته این دبیرستان را (از سال ۱۳۱۷ تا به امروز) ورهم جمع می‌کنم و منظور از این جلسات و عنوان آن تجلیل از مقام شامخ و والای معلم است و به آنها لوح

الکساندر الرداشویلی، ایرانشناس، شاعر، ادیب و مترجم رباعیات خیام و اشعار مولوی به گرجی در سن ۶۵سالگی درگذشت.

الکساندر الرداشویلی، ایرانشناس، شاعر، مترجم، ادیب در تاریخ ۱۶ آوریل سال ۱۹۵۶ (فروردین ۱۳۳۵) در شهر تفلیس متولد شد.

بعد از پایان تحصیلات متوسطه در مدرسه شماره ۷۷ تفلیس، تحصیلات خود را در دانشگاه ادامه داد و در سال ۱۹۷۸ از رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده شرق شناسی دانشگاه دولتی به نام اوانه جاواخیشویلی تفلیس فارغ التحصیل شد.

وی عضو انجمن نویسندگان گرجستان از سال ۲۰۱۷ بود و دارنده جایزه ادبی به نام اوانه ماچاپلی در سال ۲۰۱۷.الکساندر الرداشویلی با هیئت ترجمه انجمن نویسندگان همکاری نزدیکی داشت. موسس روزنامه فاتتری است و از سال ۱۹۹۶ سردبیر آن، همچنین رئیس کلوب مترجمان بود. اولین ترجمه های وی در دوران

دانشجویی در روزنامه دانشگاه تفلیس منتشر شد. وی بخشی از مجموعه شعرهای شاعران ایرانی مانند رودکی، فردوسی، خیام، مولوی و شاعران دیگر را ترجمه و منتشر کرده‌است.الکساندر الرداشویلی همچنین فرهنگ لغت فارسی–گرجی را تألیف و با حمایت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در گرجستان منتشر کرده‌است.

توسعه ایرانشناسی در گرجستان به مفهوم جدید آن، همزمان با تأسیس قدیمی ترین دانشگاه این کشور یعنی «دانشگاه دولتی تفلیس» آغاز شد. در واقع، از همان آغاز تأسیس دانشگاه مزبور، کوششهای زیادی در راستای ترویج ایرانشناسی انجام گردید. از پیشگامان برجسته ایرانشناسی در گرجستان می توان از همچون«ایوان جاواخیشویلی»در حوزه تاریخ،«یوستین آبولادزه» در حوزه ادبیات شناسی و «گئورگی آخوالدیانی» در زمینه زبانشناسی نام برد.

دانشجویی در روزنامه دانشگاه تفلیس منتشر شد. وی بخشی از مجموعه شعرهای شاعران ایرانی مانند رودکی، فردوسی، خیام، مولوی و شاعران دیگر را ترجمه و منتشر کرده‌است.الکساندر الرداشویلی همچنین فرهنگ لغت فارسی–گرجی را تألیف و با حمایت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در گرجستان منتشر کرده‌است.

توسعه ایرانشناسی در گرجستان به مفهوم جدید آن، همزمان با تأسیس قدیمی ترین دانشگاه این کشور یعنی «دانشگاه دولتی تفلیس» آغاز شد. در واقع، از همان آغاز تأسیس دانشگاه مزبور، کوششهای زیادی در راستای ترویج ایرانشناسی انجام گردید. از پیشگامان برجسته ایرانشناسی در گرجستان می توان از همچون«ایوان جاواخیشویلی»در حوزه تاریخ،«یوستین آبولادزه» در حوزه ادبیات شناسی و «گئورگی آخوالدیانی» در زمینه زبانشناسی نام برد.

دانشجویی در روزنامه دانشگاه تفلیس منتشر شد. وی بخشی از مجموعه شعرهای شاعران ایرانی مانند رودکی، فردوسی، خیام، مولوی و شاعران دیگر را ترجمه و منتشر کرده‌است.الکساندر الرداشویلی همچنین فرهنگ لغت فارسی–گرجی را تألیف و با حمایت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در گرجستان منتشر کرده‌است.

در سال ۱۳۴۵ که کاردار فرهنگی ایران در سفارت تر کیه بودم، به من تکلیف شد که در سخنرانی در قونیه درباره شخصیت علمی و عرفانی مولانا داشته باشم؛ منتهی یادآور شدند که مبدا گفته شود مولانا ایرانی است (در حالی که همه می‌دانیم مولانا ایرانی است)؛ بدین جهت موکداً به من یادآور شدند که از ایرانی بودن او صحبتی بهمیان نیاورم … گفتم: در دیوان مولانا چند بیت شعر هست که مولانا می‌گوید من به جز کلمه «سو» یعنی آب، هیچ زبان ترکی نمی‌دانم. حال شما که ترک زبان هستید؛ بهمین بگویید تا آگاه شوم که مولانا ترک‌زبان بوده یا فارسی زبان!

دانشجویی در روزنامه دانشگاه تفلیس منتشر شد. وی بخشی از مجموعه شعرهای شاعران ایرانی مانند رودکی، فردوسی، خیام، مولوی و شاعران دیگر را ترجمه و منتشر کرده‌است.الکساندر الرداشویلی همچنین فرهنگ لغت فارسی–گرجی را تألیف و با حمایت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در گرجستان منتشر کرده‌است.

یادی از استاد ادیب، دکتر محمد امین ریاحی خوبی

آذری عاشق میهن



عمر آن کوتاه و دیری ناپاید که انقلاب به ثمر رسید و به زندان رفت و خوشبختانه به علت نداشتن هیچگونه پیشینه بد، از زندان آزاد شد. خانه‌نشین شد و حقوق بازنشستگی او قطع گردید. نزدیک به ۳۰ سال بدون حقوق بازنشستگی با مناعت طبع و صبوری و قناعت، باز هم به کار تحقیق و پژوهش همچون گذشته ادامه داد و شکایت از روزگار نکرد.

بزرگانی همچون حجت‌الاسلام جناب آقای سید محمود داعی مدیرمسئول روزنامه اطلاعات که همیشه در کارهای خیر پیش‌قدم هستند، این بار هم در کنار او یار و یاور او گردیدند و با احترام و دوستی و همدلی با او تا اندازه‌ای باعث تسکین آلام گذشته‌اش گردیدند. این بزرگواشتی از دکتر ریاحی به عمل آمد (به علت کهولت و بیماری دکتر ریاحی در این همایش حضور پیدا نکرد).

در این همایش، سرکار خانم دکتر ژاله آموزگار به سخنرانی درباره شخصیت علمی و ادبی دکتر ریاحی پرداخت و از مقام علمی و دانش و بینش استاد داد سخن داد و او را ستود. در پایان سخنان ایشان، اینجانب به عنوان زن دبیر و بنیانگذار انجمن دبیرستان حکیم نظامی قم، لوح سپاس و شنباقی مزین به تمثال دکتر ریاحی که در آن نمادهایی از دبیرستان حکیم نظامی بود، به پاس ۶۰سال زحمات و خدمات فرهنگی و تحقیقی پرارزش استاد تقدیم ایشان نمودم که خدمت استاد دکتر ریاحی داده شوم.

دبیرستان حکیم نظامی قم در سال ۱۳۱۴ به پیشنهاد روحانی روشن‌فکر آیت‌الله حاج سید علی‌اکبر برقی که با شادروان علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ پهلوی اول دوستی درینه داشت، و همکاران استاد واقع گردید. در زمان شهر خوی در آذربایجان به علت زلزله شدید در قرون گذشته، به کلی ویران و جایگاه محل دفن شمس تبریزی نامشخص گردید، تا اینکه دانشمندان و بزرگان علم و ادب ایران بر حسب نظریه قابل قبول دکتر ریاحی، قبر نمادینی در محل مناره شمس تبریزی در خوی درست کردند و محوطه وسیعی در این محل گل کاری و تزئین گردید که قرار است در آنجا آرامگاهی مجلل و درخور شأن شمس ساخته شود و اکنون چند سالی است که در ۸ مهر روز مولانا در این محل بزرگداشت مولانا برگزار می‌شود. در سال ۱۳۷۵ در یکی از روزنامه‌های صبح تهران مطالبی ناپسند و ناروا درباره دکتر ریاحی نوشته شد که بسیار ناراحت‌کننده بود و خاطر دکتر ریاحی را از این اتهامات ناروا آزرده ساخت. بلافاصله استاد مقاله‌ای

فرستاد که در آنجا آمده بود که نام آن

حکمت باشد، ولی مرات زبانه‌کن نام آن‌را به حکیم نظامی تبدیل نمود و امروز نه حکمت است و نه حکیم نظامی و به امام‌صادق(ع) ملقب گشته است.

عمر این دبیرستان دقیقاً ۸۰ سال است و جزو یکی از ۸ دبیرستان ماندگار ایران و در ردیف بناهای میراث فرهنگی به ثبت رسیده است و من پیشتر، در مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات، آن را دارالفنون دوم ایران لقب دادم. بسیار خوشحالم که استاد دوستی و مصاحبت شاگرد قدیمی خود را قبول و من حداقل هفته‌ای یک بار خدمت ایشان می‌رسیدم و از مصاحبت‌شان مستفیض شده و لذت می‌بردم.

استاد در این جلسات از خاطرات ۵۰ ـ ۶۰ سال قدیم

ادامه از همین صفحه

خود در دبیرستان حکیم نظامی قم یاد می‌کرد و از دوستان و همکاران قدیمی در گذشته خود به نیکی سخن می‌گفت.

در تقویم رسمی ایران، روزی برای هر یک از شاعر نامگذاری شده؛ اول اردیبهشت روز سعدی، ۲۰ مهر روز حافظ، ۲۱ اسفند روز شاعر حکیم نظامی گنجوی، ۲۷ شهریور روز استاد شهریار، ۲۵ اسفند روز پروین اعتصامی و ۲۵ اردیبهشت روز حماسه سرای بزرگ ایران حکیم ابوالقاسم فردوسی و ۸ مهر روز مولانا.

دکتر ریاحی، شخصیتی که به فردوسی عشق می‌ورزید و عاشق و شیفته فردوسی و شاهکارش بود و در دورانی پس از شادروان مجتبی مینوی بنیاد شاهنامه را اداره می‌کرد و کتاب «فردوسی» و «سرچشمه‌های فردوسی شناسی» را تألیف کرد، مرگ او با روز فردوسی (یعنی ۲۵ اردیبهشت)قرین گشت.

به روزی که فردوسی‌اش درگذشت

ریاحی ما قفل زندان شکست

در نشست‌هایی که در اواخر زندگی دکتر ریاحی داشتم، روزی برای من چنین گفت: عشق من به مولانا از هفت‌سالگی شروع شد. پدرم از شیفنگان مولانا بود و در زمستان‌ها نخستین قصه‌هایی که از کودکی به یاد دارم، قصه طوطی و بقال، موسی و شیابن، بازرگان و طوطی، و آموزگار و شاگردان مکار است، که در آن سال‌ها پدرم برای من نقل کرده است.

من با مولانا ابتدا به عنوان سراینده قصه‌ها آشنا شدم، بعدها در کتاب‌های دبستان اشعار او را خواندم و او را به عنوان معلم بزرگ اخلاق که با اندرزهای خود راه بهتر زیستن را به آدمیزادگان می‌آموزد شناختم. هرچه سن و سالم بیشتر می‌شد و فرصت و توان خواندن مطالب مربوط به او و آثار او را می‌یاقتم، عشق و علاقه‌ام به این انسان بزرگ بیشتر می‌شد.

بعدها در دانشکده ادبیات تهران، مطالعه و تحقیق در آثار مولانا جزو کارهای من قرار گرفت و با راهنمایی استادان بزرگ فن، خاصه علامه بزرگ استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر که به حق بزرگترین مولوی‌شناس عصر ماست و چند سال از عمر خود را صرف تحقیق و تشریح آثار مولوی کرده است؛ به قدر فهم و استعداد خود به درک اندیشه‌های والای مولانا کوشیدم و سرمست و مدهوش این یاده ابدی شدم.

دیگر از خاطرات استاد که برای من نقل خاطره است و بسیار جالب و شنیدنی است، سخنرانی او در قونیه است، در زمانی که کاردار فرهنگ ایران در سفارت ترکیه بود. استاد می‌گفت: در سال ۱۳۴۵ که کاردار فرهنگی ایران در سفارت ترکیه بودم، به من تکلیف شد که در سخنرانی در قونیه درباره شخصیت علمی و عرفانی مولانا داشته باشم؛ منتهی یادآور شدند که مبدا گفته شود مولانا ایرانی است (در حالی که همه می‌دانیم مولانا ایرانی است)؛ چون سال گذشته استاد زریاب خوئی سخنرانی در ترکیه داشته و یادآور شده که مولانا ایرانی است و مورد اهانت و توهین شنوندگان ترک‌زبان قرار گرفته‌است. بدین جهت موکداً به من یادآور شدند که از ایرانی بودن او صحبتی بهمیان نیاورم تا اولاً مورد اهانت قرار نگیرم، ثانیاً یادآوری ایرانی بودن او در این محفل ممکن است به روابط بین دولت ایران و ترکیه لطمه‌ای وارد کند.

من هم به این نکته توجه داشتم و روز موعود که فرا رسید پشت تریبون رفتم و آنچه توانستم در فضیلت و دانش مولانا داد سخن دادم و مطلب خود را در پایان سخنرانی با این گفته به پایان رساندم.

در حالی که اکثریت شنوندگان در سالن ترک‌زبان بودند و عده قلیلی از اعضای سفارت فارسی‌زبان بودند، گفتم: در دیوان مولانا چند بیت شعر هست که مولانا می‌گوید من به جز کلمه «سو» یعنی آب، هیچ زبان ترکی نمی‌دانم. حال شما که ترک زبان هستید؛ بهمین بگویید تا آگاه شوم که مولانا ترک‌زبان بوده یا فارسی زبان آن اشعار این چند بیت بود: ای ترک ماه چهره، چه گردد که صبح تو

آبی به حجره من و گویی که «گل برو»

تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم

دلم همین قدر که به ترکی است آب «سو»

آنم حیات تو گر از این بنده تیره شد

ترکی مکن به کشتنم ای ترک ترک‌خو

عمق مطلب این بود که با زبان بی‌زبانی گفتم مولانا ترک‌زبان نیست و با پیچ و خم مخصوصی که به بیان خود دادم، رعایت دستور سفارت را هم کردم و به شکلی حق مطلب را زیر کانه ادا نمودم.

کتاب‌های تألیفی استاد، هر کدام در جایگاه خود کتابی ارزنده و تحقیقی است که مورد استفاده دانشجویان و دانش‌پژوهان قرار می‌گیرد.

آثار مکتوبی همچون: مرصاد العباد، فردوسی، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، گل گشت در شعر و اندیشه حافظ، صبر گفتار و صبر مقاله، کسائی مروزی و تاریخ‌خوی(که کتاب سال شد).

تعداد مقالات نوشته شده دکتر ریاحی در روزنامه‌ها و مجلات کشور نیز نزدیک به بیش از یکصد مقاله است که اکثر آنها بعد از فوت استاد هم در روزنامه‌ها و مجلات و به خصوص در صفحه ۶ روزنامه اطلاعات چاپ و نشر گردید.

دکتر محمدامین ریاحی، مردی آزاده و ایران دوست بود. او در زمان پیشه‌وری و غائله فرقه دموکرات که در آذربایجان برای مدتی از بدنه ایران جدا شد، رنج‌ها کشید و برای بیرون راندن عوامل بیگانه از ایران، یک دم از پای ننشست. او با سرودن اشعار پرشور و سخنرانی در آزادسازی آذربایجان سهم فراوان یافت.

از آن به دیر مغامع عزیز می‌دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

«عشق میهن» نمونه‌ای از سرودهای اوست که آن را در سال ۱۳۲۴ ساخت و کنار «راه نجات آذربایجان» در اسفند ۱۳۲۵ منتشر کرد.

خسته شد جان من از درد وطن، درمان کجاست
ملک ایران گشت ویران، رحمت یزدان کجاست؟

لشکر افراسیاب فتنه ایران را گرفت

بهر دفع این مصائب رسم دستان کجاست؟

روزگار شعله‌پرور، داد ایران را بباد

آن همه فر و شکوه و فرگه ایوان کجاست؟

دشمنان گویند با ما عهد و پیمان بسته‌اند

لیک در فرهنگ ایشان عهدکوی پیمان کجاست؟

اندر این ویرانه میهن دوستی دیوانگی است

من شدم دیوانه یاران، بند یا زندان کجاست؟

جان مشتاقان «ریاحی» سوخت از شوق وطن

تا فلذا ساریم جان را، بازگو ایران کجاست؟

اتفاق جالب و شگفت پایان زندگی ۸۶ ساله شادروان دکتر محمدامین ریاحی، فردوسی شناس شهیر و شاهنامه دوست دانشمند و رئیس بنیاد شاهنامه و عاشق فردوسی، این بود که دقیقاً در روز بزرگداشت حکیم فردوسی، یعنی ۲۵ اردیبهشت، درگذشت و در قطعه نام‌وران آرامستان بهشت زهرا روی در نقاب خاک کشید و مرگ او با روز محبوب خود قرین گشت.

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه زندان جهان خواهد بود

سیدجعفر پیشه‌وری از مبارزه سیاسی و روزنامه‌نگاری تا خیانت به میهن

آزیر آغار لغزش



میلاد امیدوار

نشریه آزیر که به عنوان یک نشریه چپ رادیکال در فاصله سال های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ توسط کمیسر امورداخلی جمهوری سقوط کرده شورایی گیلان و یکی از رئوس جناحشده حزب توده ایران سید جعفر پیشه وری منتشر می شده، آینه‌ای است تمام نما از ترکیب دهشتناک و بی سامان امور در ذهن کارپردازان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران.

در خرداد ماه ۱۳۲۲ بود که نشریه آزیر با دعوی حمایت از همه گروه ها و احزاب آزدیخواه و به نمایندگی جبهه آزادی ایران در تهران منتشر شد. شماره های نخست این مجموعه که از بخش هایی چون "از مسائل روز" و در دنیا چه خبراست" تشکیل شده بود بیش از آن که بازتاب دهنده دعوی این روزنامه و یا حتی بازتاب نگاه کارفرمایان آن باشد بیشتر اخبار معمولی و بی حاشیه ای را در چپشنی ضعیف تر نسبت به نشریات هم عصر در تهران منتشر می کرد. همچنین این روزنامه با اعلام ارسال تنها به درخواست دهندگان تالشی در ایجاد شبکه ای سمپات از هواداران را در سر داشت. انتقاد از مرکز گزیری در سیمک از شماره های سال دوم این نشریه پیرامون انتقال آثار تاریخی اردبیل به تهران یکی از نخستین نمونه های انتقادات این نشریه به مرکز گزیری است.

در همین شماره که در یک شنبه نهم اردیبهش ماه ۱۳۲۴ منتشر شده برای تبریک تأسیس جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی دو ستون مطلب منتشر شده است، که در آن این تغییر از دوره تزاری به دوره شوروی را بسیار مثبت و ثمربخش می داند.

هرچه به پایان عمر این نشریه نزدیک می شویم رگه های گرایش های چپ گرایانه افراطی و حمایت از شوروی عیان می شود، حمایت از شوروی به عنوان مدافع جهان در برابر نازیسم و لزوم توجه به شوروی به عنوان همسایه ای دوست! به طور مثال همراهی دولت ایران در رد طرح مربوط از ژانتهن... و همواره با انتقاد این نشریه عنوان می شود.

پیشه‌وری تقریبا همه مقالات اصلی آزیر را

خودش می‌نوشت، روزنامه‌نگاری پیشه‌وری به‌سال‌های ابتدایی قرن و روزنامه‌های چپ‌بومی‌گر درد، اما او بیش از اینکه روزنامه‌نگار باشد، یک کمونیست دوانشه و تندرو بود. آزیر هیچ‌گاه همراه حزب توده قرار نگرفت و آن را نمی‌توان در روزنامه‌های حزبی قلمداد کرد. درواقع پیشه‌وری در آزیر، پیشه خود را پی گرفته بود و کار خودش را می‌کرد. در یکی از مقاله‌های آزیر، او که به تماشای فیلم‌های تبلیغاتی شوروی از نبرد استالین‌گراد رفته، از شجاعت مردان و زنان شوروی یاد کرده است و طعن‌های به کشورهای زده که نتوانسته‌اند در برابر ارتش نازی مقاومت کنند

پیروند آبراهامیان در نوشتاری که به وسیله تارنمای تاریخ ایرانی نشر یافته‌احوال ارتباطات پیشه وری و فرقه دموکرات را چنین بر می شمارد:

" اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۲ دیگر داشت روزنامه خودش را سردبیری می‌کرد، «آزیر»، که نه فقط مستقل از حزب

کتاب تاریخ سیاسی و روابط بین الملل در قفقاز به نویسنده‌گی حمید حکیم، دانش‌آموخته دکتری روابط‌بین‌الملل و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی از سوی پژوهشکده مطالعات راهبردی منتشر شد. قفقاز از مناطق پیرامونی کشور ماست که از اهمیتی خاص برخوردار بوده و بی‌شک می‌باید در اولویت اول توجه و تعاملات ما قرار داشته باشد؛ اما به‌رغم این اهمیت، همواره کمبود اطلاعات و منابع مناسب در خصوص این منطقه وجود داشته و ضعف و نبود منابعی که بتواند پاسخ‌گوی نیاز پژوهشگران و علاقه‌مندان به این منطقه باشد احساس شده است. هدف از تدوین و انتشار این کتاب، رفع کمبود و نیازهای اشاره‌شده و ارائه اثری است که بتواند به‌خوبی به سیاست، تاریخ سیاسی و روابط بین‌الملل در قفقاز جنوبی پرداخته و شناخت و درک درستی از آن ارائه دهد.کتاب پیش رو، به‌شکلی تمام و جامع به تاریخ سیاسی و روابط بین‌الملل، سیاست و حکومت در قفقاز پرداخته و به‌مثابه اثری ارزشمند و مرجعی کامل، به‌خوبی برطرف‌کننده نیازهای پژوهشگران و علاقه‌مندان این منطقه بوده و به‌عنوان منبع اصلی درسی مقاطع تحصیلات تکمیلی رشته‌های مرتبط مطرح است.

تاریخ سیاسی و روابط بین الملل در قفقاز



به بیان ساده، شاید بتوان گفت: از زمانی که فکر ساختن به ذهن بشر راه پیدا کرد مقولهٔ حفظ و نگهداری هم زاده شد. به عبارتی ساختن و نگهداری یا حفاظت، همزاد هم هستند. این را هم بگوییم که هر چه ساخته می‌شود در ذاتش، خرابی و ویرانی هم نهفته است.

اما حفاظت از آثار تاریخی به معنا و مفهوم امروزی نتیجهٔ اندیشهٔ مدرنی است که ریشه‌های آن را باید در اروپای پس از قرون وسطی پیدا کرد. اگرچه در ایران و همه کشورهای و جوامع، شکل‌ها و شیوه‌های گوناگونی از حفظ و نگهداری وجود داشته است. از قضا این شکل‌ها و شیوه‌ها – که می‌توانیم به آنها حفاظت بومی بگوییم– خیلی بهتر و بیشتر از از شیوه‌های حفاظت مدرن با فرهنگ و اقلیم و زمین و زمانهٔ خود سازگار بوده‌اند. البته این نظر کلی بنده است. من بی آن که بخواهم با حفاظت به مفهوم امروزی مخالفت کنم باید ببینیم زمینه‌های پیدایش یک چنین مفهومی چه بوده است و نباید نسبت به زمینه و علل و عوامل پیدایش مفهوم امروزی حفاظت بی تفاوت باشیم.

علی‌الظاهر، هدف «حفاظت میراث فرهنگی» در دوران معاصر، حفظ تمام ارزش‌ها و انتقال پیام‌های آثار باقیمانده از گذشته است؛ که البته درست است و بی‌راه نیست.

در کل، انسان امروز هر آنچه را که از گذشته به جا مانده را با این نگرش که دارای ارزش‌های فرهنگی است و برای خود و آیندگانش مفید خواهد بود نگهداری می‌کند. درحالی‌که در گذشته بسته به این که آثار گذشتگان یا حتی میراث ناملموس رایج زمان‌شان، چه نقشی در زندگی روزمره داشته حفاظت و نگهداری می‌شد؛ مانند بسیاری از مساجد، مدارس، حمام‌ها و یا سایر بناهای عام‌المنفعه که در زندگی مردم کاربرد داشت. از این رو همواره مراقبت و محافظت می‌شدند. گاهی نیز به آثار به جامانده از دوران باستان توجه می‌کردند. از آن بازیدی می‌کردند. به حال و روزش افسوس هم می‌خوردند اما مرمتش نمی‌کردند. به عبارت ساده، همواره توجه به گذشته از علائق انسان بوده اما الزامی نبود که هر چه از گذشته باقی مانده را حفاظت بی‌تعمیر و مرمت بکنند. بنابراین می‌توان گفت مفهوم مرمت در جهان امروز یک امر مدرن است که زاییده نگاه انسان به مقوله تاریخ و زمان است. این نگرش محصول تحولات جامعهٔ اروپایی است که رفته رفته جهان را فرا گرفت. توجه به آثار باستانی و کلاسیک در اروپا و مطالعه در باب سبک و سیاق آنها و تقلید و الگوبرداری از شیوه‌های هنری یونان و روم باستان، متضمن رویکردی باستان‌گرا بود. همین اتفاقات باعث شد تا اندیشه‌های حفاظت آرام آرم شکل بگیرد. و هنرمندان و معماران را و داشت آثار باستانی را مرمت هم بکنند. طبیعتاً مرمت و حفاظت آثار باستانی از آثار کلان و فاخر آغاز شد و کارهایی که می‌کردند مطابق با افکار و نگرش‌های آن روزگار و متأثر از اندیشه‌ها و سلیقه‌ی فردی بود و قاعدهٔ مورداجماعی وجود نداشت.

به عنوان مثال در فرانسه فردی بناوم اوژن ویوله لودوک معتقد بود اگر بناها و ساختمان‌های تاریخی به مرور زمان دچار فرسودگی شده یا معمار آن موفق به تکمیل آن نشده است افراد زمان حال اجازه دارند خود را جای خالق اثر گذاشته و آن بنا را کامل مرمت و یا تکمیل کنند. اگر طرح و نقشه‌ای در اختیار مرمت‌گر بود که فیه‌المراء. اما اگر طرح و نقشه‌ای نبود، مرمتگر با تکیه بر قوهٔ خیال خود دست به مرمت و بازسازی بناهای تاریخی می‌زد.

فرازونشیب‌های حفاظت از آثار تاریخی

ماندگاری میراث



پس از پیروزی انقلاب مشروطه آرام آرام شاهد تفکر جدیدی در اداره کشور توسط حاکمیت بودیم. شیوه مدرن که ریشه در اندیشه اندیشمندان غربی داشت. در این زمان نهادها و سازمان‌های جدیدی برای ارتقاء کیفیت زندگی شهروندان و مردم ایران تاسیس می‌شود. از جمله سازمان حفاظت از آثار ملی که با هدف حفاظت از آثار تاریخی که بخشی از هویت ملی مردم ایران در آن نهفته است تاسیس می‌شود در پی آن شاهد حضور پررنگ دولت در حفاظت از آثار تاریخی هستم اما همزمان با ورود دولت به عرصه حفاظت از آثار تاریخی از آنسو شاهد کم‌رنگ شدن نقش مردم در این عرصه و تخریب بسیاری از بناهای تاریخی که مالکیت شخصی داشت مانند خانه‌های پدري، مدارس، حمام‌ها و حتی مساجد نیز هستیم. اینکه این شکاف چگونه پدید آمد اساسا حفاظت از آثار تاریخی به چه معناست پرسشی است که دکتر فرهاد نظری کارشناس میراث‌فرهنگی مدیر کل اسبق دفتر ثبت و حفظ و احیاء منموی و طبیعی وزارتخانه میراث‌فرهنگی در یادداشت زیر به آن پاسخ داده‌اند.

حتی برای این که بناهای فاخر گذشته بهتر در معرض دید قرار بگیرند، اطراف آن را پاک‌سازی می‌کردند. در مقابل نیز شخصی بنام جان راسکین قرار داشت. جان راسکین انگلیسی بود و عقاید بسیار جالبی داشته است. هم ادیب بوده، هم نقاش و علاقه‌مند به مسائل تاریخی. آن مرحوم معتقد بود نباید در وضعیت بناها و محوطه‌های تاریخی که به مرور زمان دچار فرسودگی شده‌اند مداخلعه و دستکاری کرد. باید اجازه داد غبار گذر زمان روی آنها بماند تا سرگذشت مسیری که طی کرده‌اند برای بینندگان قابل رؤیت باشد. در کنار این دو اندیشه – که رو در روی هم بودند – اندیشه‌های دیگری نیز به مرور زمان شکل گرفت. در نهایت مجموع این اندیشه‌ها و تقابل آنها با یکدیگر باعث شد تا در یکصد سال گذشته اندیشمندان این حوزه گرد هم بیایند و مباحثه کنند و منشورها و راهکارهایی برای حفاظت از آثار گذشتگان عرضه کنند، مانند منشور آن‌ن که در ۱۳۹۱ مطرح شد. یا کنوانسیون ۱۹۷۲ پاریس که بر اساس آن باید آثاری که ارزش جهانی دارند به‌عنوان میراث بشری شناخته و نگهداری شود. قانونی که در پی احداث سد اسوان در مصر که موجب غرق شدن معبد رامسس دوم می‌شد شکل گرفت. مقصود کلی این است که هرچه جلوتر آمدیم اندیشه‌های حفاظت بالنسبه کامل‌تر و پخته‌تر شد.

حفاظت مدرن در ایران

در ایران اما اندیشه حفاظت از آثار تاریخی به شیوه و مفهوم مدرن که امروز با آن روبه‌رو هستیم پس از انقلاب مشروطه و روی کار آمدن دولت مدرن و به تقلید از اروپا شکل گرفت. در آن زمان بود که حاکمیت در برابر حفظ آثار تاریخی که مالک خصوصی نداشتند و از حیث تاریخ و هویت ملی دارای ارزش بودند احساس مسئولیت کرد چرا که حفظ این آثار در ایجاد تحکیم هویت و همبستگی ملی مهم بودند. حفاظت از بنای تاریخی عمومی که متولی خاص نداشت مانند گنبد سلطانیه یا تخت جمشید بر عهده دولت افتاد. در حالی بناهای عام‌المنفعه و اموال و املاک خصوصی مانند حمام‌ها و خانه‌ها را مردم نگهداری و حفاظت می‌کردند.

به نظر می‌رسد که ایران‌ها اهل اسراف نبوده‌اند و قدر اموال و دارایی‌های‌شان را می‌دانسته‌اند. از طرفی شاید به خاطر محدودیت در منابع (به مفهوم جامع آن) امکان اسراف و بریز و پاش نداشت‌ه‌اند. در بستر همین فرهنگ بوده که ساختمان‌هایی با طول عمر زیاد بنا می‌شد. به قول استاد فقیدم مرحوم دکتر شیرازی معماری معاصر، معماری اسراف است و در گذشته چنین نبوده است. یا به قول استاد شادروان محمدکریم پیرنیا، «خودبسنده‌گی» از خصلت‌های معماری ایرانی بوده است.

پاسداری میراث فرهنگی در ایران سرگذشت بسیار پرفراز و نشیبی داشته است. پیدایش تأسیسات و تشکیلات دولتی برای پاسداری میراث‌فرهنگی، دستاوردهای درخشانی داشته و البته بی‌زبان هم نبوده است. این تشکیلات در بادی امر، متأثر از تشکیلات و سازوکارهای اروپایی بود.حتی برای مدت‌ها سکان حفظ آثار تاریخی (عتیقات آن روز) در دست فرانسوی‌ها بود. اگرچه در عمل و اجرا از شیوه‌ها و استاندار و هنرمندان بومی که کوله‌بار غنی و اندوخته‌های ارزشمندی از گذشته داشتند بهره می‌بردند اما در سیاستگذاری و در قانون‌گذاری و تشکیلات عنایتی به تجارب بومی نمی‌شد. این روند ادامه پیدا کرد و ادامه دارد. این مبحثی مطول است و می‌تلبد در فرصت دیگری دربارهٔ آن گفتگو کنیم.



بفرمود تا جمله بیرون شدند
ز پهلو سوی دشت و ماهون شدند
تو گفتی که اندر زمین جای نیست
که بر خاک او نعل را پای نیست
سراندر سپهر اختر کاویان
چو ماه درخشنده اندر میان

به بالا و سال سیاوش بدند
خرمدمند و بیدار و خامش بدند
ز گردان جنگی و نام‌آوران
چو بهرام و چون زنگه شاوران
همان پنج موبد از ایرانیان
برافراختند اختر کاویان

هم از پهلو و پارس و کوچ و بلوچ
ز گیلان جنگی و دشت سروچ
سپه‌رور پیاده ده و دو هزار
گزین کرد شاه از در کارزار
از ایران هر آنکس که گوز آده بود
دلیر و خرمدمند و دو آراه بود

به گنجی که بد جامه نابرید
فرستاد نزد سیاوش کلید
که بر جان و بر خواسته کدخدای
توی ساز کن تا چه آیدت رای
گزین کرد از آن نامداران سوار
دلیران جنگی ده و دو هزار

وزان پس خروشیدن نای و کوس
بر آمد بیامد سپهدار طوس
به درگاه بر انجنم شد سپاه
ز گنج دینار بگشاد شاه
ز شمشیر و گرز و کلاه و کمر
همان خود و درخ و سنان و سپر

تهمتن بدو گفت من بنده‌ام
سخن هرچ گویی نیوشنده‌ام
سیاوش پناه و روان منست
سو تاج او آسمان منست
چو بشنید از او آفرین کرد و گفت
که با جان پاکت خرد باد جفت

کوچ و بلوچ

حکیم ابوالقاسم فردوسی

پیوندهای فرهنگی و زبانی ایران و ترکیه بررسی شد

فارسی در روم

زبانی و فرهنگی ایران و ترکیه پرداخت و گفت: «ما از دوره سلجوقیان ارتباط عمیقی با کشور ترکیه داشته‌ایم. اگر بخواهیم دقیق‌تر درباره این ارتباط فرهنگی صحبت کنیم، باید این بازه زمانی را به دو دوره ما قبل تجدد و ما بعد تجدد تقسیم کنیم. در دوره ما قبل تجدد باید از دوران حکومت سلجوقیان بر آناتولی و آسیای صغیر و حکومت امپراتوری عثمانی صحبت کنیم. در هر دوی این دوره‌ها ما ارتباط مستحکمی داشتیم. در دوره سلجوقیان فضای فرهنگی ایرانی فضای غالب آسیای صغیر بود و حتی بسیار از شاهزادگان این دیار به فارسی شعر می‌گفتند و زبان رسمی و اداری نیز فارسی بوده است و آثار بسیاری نیز با این زبان تالیف شده است. سیاستمداران ایرانی نیز در این دوره در دربار حضور دارند و نقش‌های بسیار مهمی در دربار داشته‌اند. البته در دوره‌های کوتاهی برخی درگیری‌ها بین دو کشور هم رخ داده است، اما ارتباط فرهنگی این دو کشور وجه غالب این تأثیرات فرهنگی شاعران ترک بر ایرانیان مشهود است. ادبیات نوگرایی ترکی، فرهنگ عثمانی و فرهنگ ترکی بر فرهنگ و ادبیات ایرانی از خصوصیات این دوره است. خوشبختانه بعد از کدزشتن از جریان نژادپرستی افراطی که در هر دو کشور وجود داشت، ما دوباره شاهد از سر گرفتن این ارتباطات هستیم.»

علی گوزل یوز، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه استانبول به سابقه دانشگاه استانبول در حوزه تدریس زاین فارسی پرداخت و گفت: «زبان فارسی در دوره سلجوقیان وارد منطقه آناتولی می‌شود و در محیط‌های علمی و فرهنگی رواج می‌یابد. این زبان که در حوزه

مرکز آموزش زبان فارسی به غیرفارسی زبانان دانشگاه تبریز برگزار می‌کند:

نشست مجازی

پیوندهای فرهنگی و زبانی ایران و ترکیه

با حضور و سخنرانی:

دکتر عدنان کارا اسماعیل اوغلو
مدیر گروه ادبیات شرقی دانشگاه فریدلنده ترکیه

دکتر امیرسعید کریمی
معاون گسترش زبان فارسی وزارت علوم

دکتر ناصر صدری نیا
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

دکتر نعمت‌الله ابرازآده
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

دکتر علی گوزل یوز
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه استانبول

دبیر نشست:
محمّد طاهری خسرو شاهی
مسئول مرکز آموزش زبان فارسی
به غیرفارسی زبانان دانشگاه تبریز

دکتر عباس کبرلانیچ
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آنکارا

شنبه ۸ فروردین ۱۴۰۰
Saturday / 29 May / 2021
ساعت ۱۲/۳۰ به وقت ایران

نرم افزار ویژه دوره

Adobe Connect
نشانی ناظر مجازی
vcl.tabrizu.ac.ir/pltc
ارتباط با ما در فضای مجازی
@zabanehfarsi.tabriz

همکاری‌های پژوهشی و حتی میان‌رشته‌ای فعال شده است که به تسهیل این امر کمک بسیار می‌کند. از طرف دیگر سعی کرده‌ایم که ارتباطی قوی میان دانشگاه‌های ایران و دانشگاه‌های ترکیه ایجاد کنیم. پارک‌های علم و فناوری هر دو کشور نیز با یکدیگر همکاری‌هایی دارند. ما حدود ۱۷۰۰ عضو هیئت علمی در ایران داریم که این افراد ذیل شبکه‌ای باید به استادان ترکیه متصل شوند تا این فضا رونق بگیرد. مجلات نیز یکی از ابزارهای این کار هستند. باید یافته‌های علمی هر دو کشور در حوزه زبان فارسی در مجلات بازتاب داشته باشد.»

عدنان کارا اسماعیل اوغلو، مدیر گروه ادبیات شرقی دانشگاه قیبریک قلعه ترکیه با تأکید بر استقبال اهالی حوزه جغرافیایی آسیای صغیر از زبان فارسی گفت: «در حدود هزار سال پیش شاعران آرزومند بودند که به دیار روم برسند. به همین دلیل مقبره‌های بسیاری از این شاعران در این دیار وجود دارد. هم ایران و هم ترکیه باید به این نکته توجه کنند که از دیرباز این دو کشور با هم مناسبات اجتماعی و فرهنگی داشته‌اند. اهالی فرهنگ این دو کشور نباید بگذارند مسئله‌ای مانند غرب‌زدگی این ارتباط را از بین ببرد.»

در کتابخانه‌های ترکیه کتاب‌های بسیاری از شعرای فارسی‌زبان است. دهها نسخه خطی، ترجمه و شرح از این آثار وجود دارد. دانشجویان نیز در دوره دکتری بسیار به پژوهش در زمینه ادبیات فارسی علاقه‌مند هستند. این آثار با تیراژ بالا در ترکیه منتشر می‌شود و مخاطب بسیاری دارد.»

باقر صدیقی‌نیا استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز به موضوع پیوندهای

مرکز آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان دانشگاه تبریز، نشست مجازی با عنوان «پیوندهای فرهنگی و زبانی ایران و ترکیه» با حضور استادان زبان و ادبیات فارسی از کشورهای ایران و ترکیه و وابستگی فرهنگی ایران در ترکیه برگزار کرد. پیوندهای تاریخی میان این کشور، اشتراکات زبانی، تأثیر و تأثرهای فرهنگی و... از موضوعات مطرح‌شده در این نشست بود.

در آغاز این نشست محمد طاهری خسروشاهی، مسئول مرکز آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان دانشگاه تبریز به بیان مقدمه‌ای پرداخت و گفت: «بحث آموزش زبان فارسی در دانشگاه تبریز، در مقایسه با سایر مراکز از اهمیت بیشتری برخوردار است. این دانشگاه هم از حیث جغرافیایی و هم از حیث تاریخی در حوزه تدریس زبان فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. این دانشگاه بعد از دانشگاه تهران قدیمی‌ترین دانشگاه ایران

است و قوی‌ترین کرسی‌های آموزش زبان فارسی را بعد از دانشگاه تهران در کشور دارد. تحقیقات ادبی و تنبعت تاریخی در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز نیز همیشه موردتوجه بوده است. اخیراً وزارت علوم مسئله آموزش زبان فارسی در ترکیه را به دانشگاه تبریز واگذار کرده است و این اقدامی درست و شایسته بوده است. این دانشگاه وظیفه دارد تا کرسی‌های آموزش زبان فارسی را در تبریز فعال کند و با برگزاری نشست‌ها، سخنرانی‌ها و همایش‌ها این فضا را رونق بخشد. امیدوارم این مهم توسط دانشگاه تبریز به سرانجام برسد.»

امیرسعید کریمی، معاون گسترش زبان فارسی در وزارت علوم به عنوان سخنران دوم برنامه به موضوع همکاری‌های دانشگاه‌های ایران و ترکیه پرداخت و گفت: «خوشبختانه در حال حاضر ما توانسته‌ایم حدود پنج مرکز آموزش زبان فارسی را در ترکیه فعال کنیم. این مراکز دانشجویانی در مقطع کارشناسی و ارشد می‌پذیرند. دبیرخانه‌ای نیز برای

گروهک بازمانده از جندالشیطان:

ریگگی سیاه



پس از آن که نیروهای امنیتی ایران توانستند با خط مشی مناسبی با گروه جندالله مقابله کنند، این امر سبب انفعال بازمانده‌های هسته اصلی این گروه گردید این عامل سبب شد تعدادی از اعضای این گروه در واکنش به این افعال اقدام به انشعاب از گروه جندالله کرده و گروهی ستیزه جو به نام انصار راه اندازی کنند. حرکت انصار نخستین عملیات خود را در ۲۸ مهر ۱۳۹۱ به انجام رساندند در این عملیات که بنام استون-۱ توسط این گروهک نامیده شد دوتن از اعضای سازمان بسیج مستضعفین به شهادت رسیدند.

«آتش افروزان» تصاویری را پخش کرد که از پشتیبانی بحرین از هشام عزیزی برای انجام مأموریت‌های جاسوسی و عملیات ضد امنیتی در خاک ایران حکایت دارد. الجزیره در این فیلم مستند صحبت‌هایی از هشام بلوچی پیش از کشته شدنش پخش کرد که نشان می‌دهد، دولت بحرین از گروه جندالله نیز حمایت کرده‌است. در بخشی از این فیلم هشام بلوچی عنوان می‌دارد:

"دستگاه‌های امنیتی بحرین من را در سال ۲۰۰۶ برای انجام مأموریت‌های جاسوسی و انجام عملیات در داخل خاک ایران به کار گرفتند."

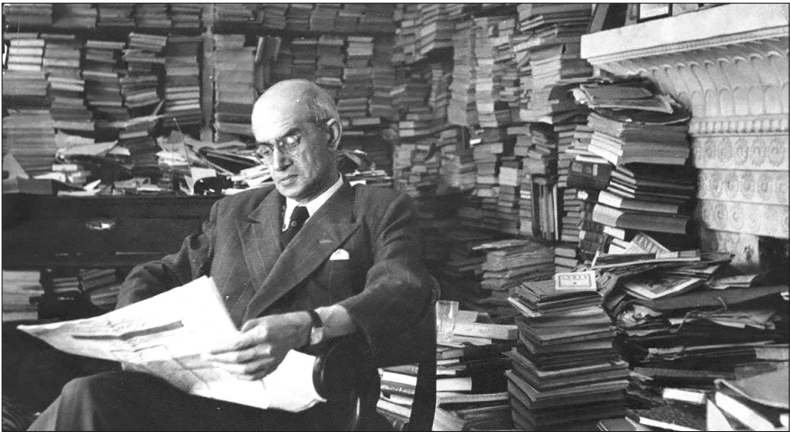
در این مستند تصاویر محرمانه‌ای از هشام بلوچی منتشر شد که نشان می‌داد دولت بحرین از او خواسته تا با عبدالمالک ریگی ارتباط برقرار کند و از فرودگاه نظامی نهاجا در چابهار و مراکز سپاه پاسداران تصویربرداری کند.

این گروهک به نظر توسط القاعده نیز حمایت میشود ، و از برج القاعده به عنوان پرچم خود بهره می‌برد.

ای گروه در سال‌های اخیر ترورها و عملیات‌های ضد امنیتی دیگری همچون به شهادت رساندن فرمانده انتظامی چابهار، جند حمله به پاسگاه انتظامی و درگیری با نیروهای مسلح کشور را نیز برعهده گرفته است.

به نام بزرگان و آزادگان

۱۲۶سالگی مردی که شیفته کتاب بود



گردآوری کند. همت عالی و قابل تقدیر دیگرش این بود که نسخه‌های خطی ناقص مورد علاقه خود را از روی نسخه دیگری که سراغ می‌کرد به خط خوش تکمیل می‌کرد. برای نسخه‌هایی که احتمال می‌داد در آینده مورد مراجعات علمی خودش واقع شود فهرست موضوعات و ابواب می‌نوشت.

نقیسی کتاب‌هایی را که با خون دل و صرف مال و رنج شب‌های بیداری تهیه کرده بود به آسانی به هر کس قرض می‌داد. به هیچ وجه فکر نمی‌کرد قرض گیرنده کتاب را برمی‌گرداند یا ناه همیشه مقداری کثیر از کتاب‌هایش نزد همکاران و همدوره‌ها و دوستان و شاگردانش بود. هنوز هم بسیاری از کتاب‌هایش نزد امانت‌گیرندگان باقی مانده است.

یکی از قرض‌کنندگان کتب او مرحوم قزوینی بود. کتاب‌هایی را که قزوینی از کتابخانه نقیسی قرض کرده و خوانده است می‌توان برشمرد و از میان کتاب‌های نقیسی جدا کرد. زیرا رسم مرحوم قزوینی برین بود که نام صاحب کتاب را بر لورای ابتدای کتاب به خط خوش یادداشت می‌کرد با تاریخ اخذ کتاب. کتابخانه مرحوم نقیسی در اواخر دوران حیاتش و به دست خودش به چند پاره شد، به دو علت: یکی احتیاج مالی و دیگر این که می‌دانست که هیچ کتابخانه‌ای در خانواده‌ها ماندگار نیست. این بود که می‌کوشید تا خود زنده است کتاب‌ها را به مراکز علمی معتبر و آگادار کند و در آینده مورد استفاده دیگران واقع شود. می‌خواست زحمات بسیاری را که در راه جمع‌آوری آن متحمل شده است به کلی به هدر نرود.

دو سال پس از وفات مرحوم نقیسی خاندان گرامیش مقادیری زیاد از مجلات و جزوات چاپی باقی‌مانده در خانه را نیز به کتابخانه اهدا کردند.

در هجدهم خردادماه، صدویستوششمین زادروز سعید نقیسی، زبان‌شناس، شاعر، نویسنده، مترجم و پژوهشگر فقید است که ۲۳ آبان‌ماه ۱۳۴۵ در تهران درگذشت، بخشی از مقاله «کتابخانه سعید نقیسی و نسخه‌های خطی او» را از ایرج افشار، ایران‌شناس، نسخه‌پژوه، نویسنده، پژوهشگر و استاد فقید دانشگاه می‌خوانیم؛ افشار در این نوشتار که در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (سال نوزدهم آبان ۱۳۵۱ شماره ۱ و ۲) منتشر شده است، در آغاز به چگونگی جمع‌آوری کتاب توسط نقیسی می‌پردازد و سپس از شیوه کتابداری او می‌گوید: «سعید نقیسی، دانشمند و نویسنده شهیر کشور ما، از کتاب‌بازان نامی ایران بود (به قول فرنگی‌هابیلیوفیل Bibliophile)، نقیسی در جمع کردن کتاب حریص بود. از هر دست کتاب و نوشته و مجله، مربوط و نامربوط به رشته‌های تخصصی خود، جمع می‌کرد. حدود پنجاه سال از دوران زندگی را بدین کار گذرانید. کتابخانه‌اش نظم و آراستگی نداشت. خودش می‌دانست که هر کتاب کجاست و به‌زودی می‌توانست آن‌چه را می‌خواهد پیدا کند، اما گاهی هم موفق نمی‌شد -مخصوصاً در جستن کتاب‌هایی که مورد استفاده خودش نبود و برای دیگران می‌خواست.

مایه نخستین کتابخانه‌اش مجموعه کتاب‌هایی بود که از پسرش، مرحوم علی‌اکبر ناظم‌الاطباء به او رسید. پس از آن خود به خریدن کتاب پرداخت. نیز سعی داشت آثار و انتشاراتی را که رایگان توزیع می‌شود به دست آورد. البته غالب اشخاصی که کتاب چاپ می‌کردند نسخه‌ای از اثر خود به یادگار به او می‌دادند. از فرنگ نیز کتاب می‌خرید. در سفرها هم فرصت‌را‌ز دست نمی‌داد. هر وقت مسافرتی می‌کرد، خواه به شهرهای ایران و خواه به کشورهای دیگر، بسته‌های کتاب همراه می‌آورد، از کتاب‌هایی که خریده بود یا بدو اهدا شده بود.

یادم است در تابستان ۱۹۵۷ که از کنگره مستشرقین (مونبخ) به ژنو آمده بود از من پرسید تو که چندی است درین شهر بودی در کدام کتابفروشی کتاب‌های قدیم مربوط به ایران دیدی! با هم به قسمت قدیم ژنو رفتیم. او را به کتابفروشی بردم که در انبارش مقادیری کتاب درباره شرق دیده بودم. کتاب‌ها در زیرزمینی که حدود بیست پله می‌خورد قرار داشت. غباری که سالیان دراز لایه‌ای کتاب‌ها خفته بود از میان آن‌ها برمی‌خاست. نقیسی یکی‌یکی را زیر و رو می‌کرد و بعضی‌ها را کنار می‌گذاشت. عاقبت به

حجایی کبر لاتکیچ:

«این عثمانی‌ها بودند که زبان فارسی را در اروپا و حتی بخش‌هایی از آفریقا گسترش دادند.»

زبان فارسی زبانی است که باید از آن حمایت شود و برای آموزش دادن آن همت شود. ما برای مطالعات تاریخی و ادبی در این حوزه جغرافیایی به زبان فارسی نیاز داریم.»

این دو رشته به دو رشته مستقل تبدیل شدند. از آن زمان تا کنون دانشگاه استانبول در سه مقطه کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری در این رشته دانشجو می‌پذیرد.»

حجایی کبر لاتکیچ، استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه آنکارا نیز سابقه تدریس زبان فارسی در دانشگاه آنکارا را موضوع صحبت خود قرار داد و گفت: «این عثمانی‌ها بودند که زبان فارسی را در اروپا و حتی بخش‌هایی از آفریقا گسترش دادند. زبان فارسی زبانی است که باید از آن حمایت شود و برای آموزش دادن آن همت شود. ما برای مطالعات تاریخی و ادبی در این حوزه جغرافیایی به زبان فارسی نیاز داریم و یکی از حوزه‌هایی که دست‌نخورده و بکر است، بررسی ادبیات تطبیقی ترکیه و ایران است.

یکی از دانشگاه‌هایی که کرسی‌ای قوی در تدریس زبان فارسی دارد، دانشگاه آنکارا است. این دانشگاه در سال ۱۹۴۶ میلادی تأسیس شده است و گروه زبان و ادبیات فارسی جزو قدیمی‌ترین رشته‌های این دانشگاه است. استانان این گروه همیشه در حال پژوهش در این حوزه هستند و کتاب‌های بسیاری منتشر کرده‌اند. ما استادانی از سراسر سرزمین‌های فارسی زبان مانند ایران، افغانستان و... در این گروه داریم که مشغول به تدریس هستند. در این دانشگاه هر سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری فعال است.»